دین و اقتصاد

نویسنده:

دکتر غلامرضا مصباحی

فارسی

13:38:10 2010-09-09

دین و اقتصاد

دین و اقتصاد

دکتر غلامرضا مصباحی

شناسنامه کتاب :

نام کتاب : دین و اقتصاد

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا مصباحی

تهیه کننده : مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه ناشر : انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه ویراستاران : محمد جواد شریفی، حمیده انصاری حروف چین و صفحه آرا : حسن یوسفی چاپ اول : بهار ۱۳۸۲ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

مقدمه اقتصاد یکی از شاخه های علوم انسانی است که در یونان باستان با عنوان تدبیر منزل در حکمت عملی از آن بحث می شد و از قرن هجدهم میلادی در عرصه ی جدیدی قرار گرفت و مبانی و مکاتب خاصّی یافت. اقتصاد اسلامی، در بستر جریان اعتراض به نظام های سرمایه داری و سوسیالیسم مطرح شد و محقّقان با اطّلاع از پیش دانسته های پرسشی، پاسخ هایی را از آیات و روایات استنباط کردند؛ البتّه در دوران آغازین اسلام، ابتدا فقه الاقتصاد و احکام اقتصادی اسلام شکل گرفت؛ سپس در دوران معاصر با تحقیقات اندیشهورانی چون شهید صدر و شهید مطهری، نظام، مکتب، اصول، اهداف و اخلاق اقتصاد اسلامی تدوین شد و سال های اخیر، به نظریّه پردازی و فرضیّه سازی در عرصه ی علم اقتصاد سوق یافته است.

با توجّه به روش درون و برون متون دینی، بشر می تواند و لازم است در عرصه ی اقتصاد، از دین انتظارات معقولی داشته باشد. این انتظارات در زمینه های مبانی فلسفی و مکتبی اقتصاد، اخلاق و حقوق اقتصادی و علم اقتصاد قابل بررسی است. حال با توضیح هر یك از مقوله ها روشن می گردد که رابطه ی دین با آنها چگونه است.

یك. فلسفه ی اقتصادی اسلام : مبانی فلسفی نظام اقتصادی اسلام، بر قضایای «هستی» مشتمل است که نوع نگرش اسلام را به خدا، جهان و انسان از زاویه ی مرتبط به اقتصاد و معیشت فرد و جامعه بیان می کند؛ برای نمونه می توان به روزی دهندگی خداوند متعال به همه ی موجودات و انسان ها و نامحدود بودن منابع طبیعی عالم طبیعت و اختیار انسان اشاره کرد. [۱]

مسأله ی اصالت فرد و جامعه نیز به صورت بحث فلسفی، در شکل گیری اهداف و مبانی مکتبی نظام های اقتصادی مؤثّر است. نظام سرمایه داری با تأکید بر اصالت فرد و فقدان حقیقتی به نام اجتماع، مالکیّت خصوصی بدون حدّ و مرز و آزادی های مطلق اقتصادی را توجیه، و فقط در مواردی نادر، به محدودیّت آن اقدام می کند. نظام اقتصادی سوسیالیزم با طرح اصالت جامعه، هرگونه مالکیّت خصوصی و آزادی های اقتصادی را نفی کرده است؛ ولی نظام اقتصادی اسلام با توجّه به بُعد فردی و اجتماعی انسان، اصالت فرد و جامعه را ترجیح داده و مالکیّت خصوصی و دولتی و عمومی و آزادی های فردی در چارچوب منافع جامعه را امضا کرده است.

مسأله ی دیگر رابطه ی دنیا و آخرت است. نظام های اقتصادی دنیا (حتّی با فرض پذیرش آخرت)، هرگونه ارتباط میان دنیا و آخرت و کردار دنیایی با سعادت و شقاوت آخرتی را نفی کرده اند؛ ولی اسلام، به رغم مخالفت شدید با رهبانیّت و ترك دنیا، به آخرت نیز توجّه کرده است. قرآن کریم می فرماید :

در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را طلب نما و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین در جست و جوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد. [۲]

انتظار بشر از دین اسلام در عرصه ی مبانی فلسفی اقتصاد، انتظاری منطقی و معقول است؛ زیرا اسلام به پرسش های این زاویه ی اقتصادی، پاسخ مناسب داده است؛ به عبارت دیگر، مبانی فلسفی و جهان بینی حاکم بر نظام اقتصادی، اهداف و مبانی مکتبی آن را شکل می دهد. تمام نظام های اقتصادی دنیا اعمّ از سرمایه داری، سوسیالیستی و نظام اقتصادی اسلام، زاییده ی مبانی فلسفی و جهان شناختی است. اعتقاد به خداوند در جایگاه آفریدگار و پروردگار پیوسته ی جهان هستی، زیر بنای نظام اقتصادِ دینی است؛ زیرا چنین خداوندی برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی و هدایت انسان ها، آموزه هایی را به وسیله ی پیامبران ارسال می کند. در مقابل، خداوند در جایگاه آفریدگار و ساعت ساز لاهوتی که پس از آفرینش جهان، هیچ گونه تدبیر و هدایتگری ندارد (مکتب دئیسم) زیربنای فکری و فلسفی نظام های اقتصادی سکولار است [۳] و روشن است که این دیدگاه نمی تواند مورد پذیرش اسلام باشد.

خداوند در قرآن می فرماید :

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی در خور او داده؛ سپس آن را هدایت فرموده است. [٤]

ما رسولان خود را با ادلّه ی روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند. [٥]

شایان ذکر است که این خداشناسی، به انسان شناسی وابستگی جدّی دارد. اومانیسم مدّعی است که انسان ها بدون نیاز به آموزه های پیامبران، قدرت تدوین قوانین را دارند و سعادت و تکامل و هدایت خود را با روش های معمول معرفت به دست می آورند؛ در حالی که انسان شناسی اسلامی با ساحت شناسی انسان به نفس و بدن و نیازهای این دو ساحت و ناکافی دانستن عقل و تجربه در شناخت کامل آن دو، نیازمندی بشر به دین را در کنار تأیید عقل و تجربه می پذیرد.

دو. مکتب اقتصادی اسلام : این مکتب، شامل مبانی اقتصادی و اهداف اقتصادی اسلام است. اموری مانند مالیّت و ارزش، آزادی فعّالیت های اقتصادی و حدود آن، جایگاه دولت در اقتصاد و قواعد توزیع منابع طبیعی، ثروت و درآمد، در زمره ی «مبانی اقتصادی اسلام»، و عدالت اقتصادی، قدرت اقتصادی حکومت اسلامی، رشد، استقلال و خودکفایی، در شمار «اهداف اقتصادی اسلام قرار دارد. [٦] مقصود

از اهداف اقتصاد اسلامی، مقاصدی است که اسلام آنها را در زمینه ی اقتصادی مطلوب می داند. این اهداف، نتیجه ی مبانی فلسفی نظام اقتصادی است و عناصر نظام، برای رسیدن به آنها سازماندهی و تنظیم می شوند. [۷] مهم ترین این اهداف که از مطالعه ی آیات و روایات به دست می آید عبارت اند از :

الف) عدالت اقتصادی که با چشم انداز رفاه عمومی و توازن اقتصادی (حدید، ۲۵؛ نساء، ۱۳۵؛ شوری، ۱۵؛ ممتحنه، ۸؛ حشر، ۷) و ایجاد زمینه ی فقرستیزی، (میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲٤۳۸ ـ ۲٤٤۲) شکل می گیرد؛ به عبارت دیگر، با چهار عنصر رفاه عمومی، تعدیل ثروت، امنیّت، و جلوگیری از طغیان تأمین می شود؛ [۸]

ب) قدرت اقتصادی که با رویکرد رشد اقتصادی و استقلال اقتصادی (هود، ٦۱؛ نساء، ۱٤۱؛ آل عمران، ۱۳۹؛ نامه ی ۵۳ نهج البلاغه)؛ تحقّق می یابد.

مبانی مکتبی نظام اقتصادی، به مجموعه ای از قضایای کلّی دستوری (بایدها و نبایدها) گفته می شود که زیربنای احکام و حقوق اقتصادی بوده، از مبانی فلسفی و اهداف نظام اقتصادی استنباط می شوند و در تعیین اجزا و شیوه ی ارتباط عناصر نظام اقتصادی مؤثّرند. [۹] مهم ترین مبانی مکتبی نظام اقتصادی اسلام عبارت اند از :

مالیّت و ارزش : اسلام، چیزی را مال می داند که اوّلا مورد رغبت عاقلان باشد؛ ثانیاً بتوان به آن دست یافت، و ثالثاً خاصیّت و منفعتی داشته باشد؛ [۱۰] البتّه فاقد ضرر عقلایی نیز باشد؛ اعمّ از این که عقل در درك آن ضرر توانا باشد یا نباشد؛ بنابراین، شراب و خوك، فاقد مالیّت شرعی هستند و اتلاف آنها باعث ضمان نمی شود. [۱۱] از نظر قرآن مال، امتحان الهی و وسیله و ابزار آدمی است. [۱۲]

مالکیّت : اسلام، مالکیّت را به حقیقی و اعتباری تقسیم می کند. مالکیّت حقیقی، از آنِ خدا است : «له ما فی السموات و ما فی الارض». [۱۳] مالکیّت اعتباری و قراردادی نیز از مالکیّت حقیقی خداوند نشأت می گیرد. دین اسلام، سه نوع مالکیّت اعتباری را مطرح می کند :

الف) مالکیّت خصوصی که اسباب آن عبارت اند از :

۱. اسباب مالکیّت ابتدایی : که عبارت است از حیازت؛ و کار؛

۲. اسباب مالکیّت انتقالی که عبارت است از اسباب ارادی (عقود و ایقاعات) و اسباب قهری. (ارث، ارتداد و نصاب خمس و زکات)

ب) مالکیّت دولتی یا مقام امامت و حاکمیّت اسلامی که عبارت اند از : ۱. فِیء؛ ۲. انفال.

ج) مالکیّت عمومی و مشاع که خود سه نوع است :

۱. مالکیّت تمام مسلمانان، مانند اراضی مفتوحة عنوةً؛

۲. مالکیّت گروهی از مسلمانان، مانند فقیران و مسکینان؛

۳. مالکیّت تمام مردم، اعمّ از مسلمان و غیرمسلمان.

آزادی اقتصادی : از نظر اسلام، هر فردی به شرط رعایت قوانین و مقرّرات اسلامی می تواند در الگوها و رفتارهای اقتصادی فعّالیت کند و این محدودیّت به جهت اهداف و مبانی اقتصاد اسلامی و

سعادت و کمال واقعی انسان شکل گرفته است؛ [۱٤] البتّه قوانین اسلام، به سه دسته ی احکام و قوانین اوّلیّه، ثانویّه و حکومتی انشعاب می یابد؛ [۱۵] بنابراین، اسلام هم به آزادی که عامل رشد اقتصادی و کرامت انسانی است، توجّه دارد و هم حفظ مصالح عمومی را با رعایت قوانین اسلامی مورد عنایت قرار می دهد. [۱٦]

دولت اسلامی : اقتصاد اسلامی نقش مهمّی را برای دولت و حکومت اسلامی قایل است؛ زیرا فقط برنامه ریزی کلان در نظام حکومتی اسلام می تواند تأمین کننده ی اهداف و ارزش های اقتصادی اسلام باشد؛ بنابراین باید در سیاست گذاری، برنامه ریزی، قانونگذاری، اجرای حدود و تعزیرات و گسترش منابع مالی بکوشد. [۱۷] وظیفه ی خطیر دیگر دولت، توزیع و تخصیص عادلانه ی ثروت های طبیعی و غیر طبیعی و اموال به افراد و بخش های گوناگون جامعه است. این وظیفه با در اختیار داشتن منابع مالی چون خمس، زکات، انفال، اموال عمومی و ... دو چندان می شود.

عمده ی توجّه نظام های سرمایه داری و سوسیالیستی، به توزیع پس از تولید، یعنی توزیع درآمد است؛ در حالی که اسلام، به توزیع پیش از تولید، یعنی توزیع منابع طبیعی نیز توجّه دارد؛ هم چنین نیروی کار در نظام سرمایه داری در بخش تولید، اغلب از طریق دستمزد ثابت روزانه یا ماهانه، سهم خود را از درآمد دریافت می کند و صاحبان سرمایه ی نقدی، سهم خود را از بهره ی ثابت سالانه می گیرند. مقدار سهم نیروی کار، در بازار کار و مقدار سهم صاحبان سرمایه در بازار پول و سرمایه تعیین می شود؛ پس هر چه عرضه ی کار و پول در بازارها بیش تر باشد، نرخ دستمزد و بهره پایین تر خواهد بود و هر چه عرضه ی آنها کاهش یابد، نرخ دستمزد و بهره افزایش می یابد. حال با توجّه به ضرورت اشتغال، صاحبان کار دستمزد کم تری از سهم واقعی دریافت می کنند و صاحبان سرمایه، به جهت عدم اضطرار، نرخ بهره ی بالایی دارند؛ برای مثال، مطابق آمار رسمی بانك مرکزی آلمان، تولید ناخالص ملّی در فاصله ی زمانی ۱۹۷۰ ـ ۱۹۹۳ رشد ٤۳۰ درصدی، و در این مدّت، حقوق و دستمزد، رشد ۳۱۰ درصدی، و درآمد ناشی از بهره، رشد بیش از ۱۰۰۰ درصدی داشته است. به این بیان که به طور مرتّب، سهم اکثریّت نیروی کار به وسیله ی اقلّیّتی به نام صاحبان سرمایه بلعیده می شود. [۱۸]

اسلام برای عادلانه شدن درآمدها، تدابیری چون گسترش روابط حقوقی کار از طریق عقود مشارکت، مضاربه، مزارعه، مساقات و تحریم ربا را اندیشیده است. روشن است که انتظار ما از اسلام در عرصه ی مکتب اقتصادی، اعمّ از مبانی و اهداف اقتصادی، منطقی و معقول است، و روش درون و برون متون دینی نیز مؤیّد این مطلب اند.

سه. نظام اقتصاد اسلامی : نظام در نظریّه ی عمومی نظام ها، به مجموعه ای از اجزای به هم وابسته گفته می شود که در راه نیل به هدف های معیّنی با هم هماهنگی دارند. [۱۹] این تعریف از نظام، به گونه ای عام است که نظام های تکوینی غیر رفتاری مانند نظام بدن، نظام های مصنوعی غیررفتاری مانند نظام اتومبیل و نظام های رفتاری را که بر مبانی فلسفی و مکتبی مبتنی است، در بر می گیرد و نظام اقتصادی، نوعی نظام رفتاری است و اجزای آن عبارت اند از رفتارهای ارادی انسان ها در سه حوزه ی تولید، توزیع و مصرف که به صورت منابع طبیعی و اموال شرکت کنندگان و الگوهای رفتاری شکل می گیرد؛ به عبارت دیگر، نظام اقتصادی، مجموعه ای از الگوهای رفتاری است که شرکت کنندگان در نظام را به یك دیگر و به اموال و منابع پیوند می دهد و بر اساس مبانی مشخّص در جهت اهداف معیّنی به صورت هماهنگ، سامان یافته است. [۲۰] نظام های گوناگون اقتصادی از مبانی فلسفی خاص استنتاج می شوند؛ برای نمونه، نظام سرمایه داری لیبرال که با انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت در سال ۱۷۷٦ میلادی مطرح شد و در قرن های ۱۹ و ۲۰ به اوج خود رسید، بر اساس دئیسم یا خدا شناسی طبیعی، به طرد خدای مدبّر و شریعت ساز پرداخته، در عمل، اقتصاد منهای خدا را معرّفی کردند و این مبنای فلسفی بر مکتب اقتصادی نیز اثر گذاشته و اهداف اقتصاد را به ارضای امیال انسان ها منحصر ساخته است و از آن رو که منافع افراد، دچار تضاد نمی شوند و به صورت

گروهی تحقّق می یابند، نیازی به نظام سازی وجود ندارد و فقط علم باید به کشف آن بپردازد. این مکتب برای دخالت دولت، نقش بسیار اندکی قایل است و اجازه ی محدودکردن آزادی افراد را نمی دهد؛ ولی در اسلام، به جهت مخالفت ورزیدن با مبانی فلسفی نظام سرمایه داری و نقش خدا در ربوبیّت تشریعی و هدایتگری، به بیان اهداف و مبانی اقتصاد اسلامی پرداخته و احکام و حقوق اقتصادی را بیان کرده و به رغم آزادی های فردی و اجتماعی و مالکیّت خصوصی، به نقش دولت اسلامی در نظارت بر کالاها و قیمت ها معتقد است. [۲۱]

چهار. فقه و حقوق اقتصادی : مجموعه ی قوانین برخاسته از نظام و مکتب، و ساز و کار اقتصادی است که به جهت وابستگی به نظام و مکتب، حقوق ثابت، و به جهت ارتباط با ساز و کار اقتصادی، حقوق متغیّر ارائه می شود و جهت ایجاد نظم و استقرار عدالت بر زندگی اجتماعی، حیثیّت الزام آوری دارد. این احکام به تکلیفیّه و وضعیّه و احکام اوّلی و ثانوی و حکومتی تقسیم پذیرند. قوانین فقهی و حقوقی در نظام اقتصادی اسلام، همگی برای تأمین مصالح جامعه اند؛ برای مثال، با طرح شرکت عقدی مضاربه، مزارعه، مساقات و جعاله به جای نظام بهره، جامعه را به سمت کاهش هزینه های تولید، افزایش تولید و عرضه و سرمایه گذاری، اشتغال زایی، کاهش سطح عمومی قیمت ها، عادلانه تر شدن توزیع درآمد، ثبات بیش تر اقتصادی، بالا رفتن سطح عمومی رفاه، همراهی با عدل و قسط و جلوگیری از سلطه ی سرمایه داری در روابط اقتصادی و ارزش نهادن به نیروی انسانی سوق می دهد. [۲۲]

پنج. اخلاق اقتصادی : اسلام در عرصه ی اقتصاد، نه تنها به مباحث حقوقی و فقهی پرداخته، بلکه به دستورهای اخلاقی جهت جلوگیری از تکاثر، احتکار، تورّم و فقر نیز سفارش کرده است؛ زیرا رفتارهای اخلاقی غیرمستقیم در رفتارهای اقتصادی اثر می گذارد. [۲۳]

شش. علم اقتصاد : این دانش در یونان باستان، بخشی از حکمت عملی تلقّی می شد و در اصطلاح جدید به معنای علم ثروت، مطالعه ی چگونگی تنظیم تولید و مصرف، فعّالیت فردی و اجتماعی برای رسیدن به رفاه مادّی، علم رفاه، جست و جو و کشف قوانین حاکم بر اشتغال کامل در سطح جامعه به کار رفته است. تعاریف متعدّد اقتصاد در جایگاه شاخه ای از علوم انسانی و اجتماعی به جهت تعدّد مکاتب اقتصادی است و همین تکثّر تعاریف، باعث شده تا عناوینی مانند ثروت، رفاه، رفتارهای فردی و گروهی اقتصادی، الگوهای رفتاری، تولید، مصرف و مبادله، موضوع اقتصاد دانسته شود. الگوهای رفتاری به صورت عنصری از عناصر اقتصادی با نگرش بایست گرایانه در مکتب و حقوق اقتصادی و با نگرش هست گرایانه در علم اقتصاد تجزیه و تحلیل می شود؛ یعنی پس از تحقّق عناصر گوناگون نظام اقتصادی، روابط علّی و معلولی میان رفتارها و پدیده های اقتصادی پدید می آید که علم اقتصاد به کشف آنها اقدام می کند. [۲٤]

علم اقتصاد در دوران معاصر به دو رشته ی خُرد و کلان تقسیم شده است. در اقتصاد خُرد، فعالیت های تك تك واحدهای تشکیل دهنده ی نظام اقتصادی مانند خانواده و شرکت ها مطالعه می شود؛ ولی در اقتصاد کلان، نظام اقتصادی را به صورت جامع مطالعه می کنند. تفاوت علم اقتصاد با نظام اقتصادی در تفاوت هست ها و بایدها تبیین می شود. در نظام اقتصادی، رفتارها و فعّالیت ها، آن گونه که باید باشد، سازماندهی می شود؛ ولی در علم اقتصاد، رفتارها و فعّالیت های اقتصادی، آن گونه که هست، (درون نظام، تحقّق یافته)، تجزیه و تحلیل می شود و رابطه ی علّی و معلولی برقرار شده میان رفتارها و پدیده های اقتصادی را کشف می کند. [۲۵]

با مراجعه به کتاب و سنّت، به دست می آید که تبیین روابط کمّی یا کیفی پدیده ها و رفتارهای اقتصادی، در حوزه ی انتظارات بشر از دین نمی گنجد؛ البتّه تفکّر اسلامی در تفسیر این روابط می تواند تأثیرگذار باشد؛ ولی علم اقتصاد با عنصر عقل و تجربه و آمار و تکرارپذیری می تواند روابط میان

رفتارهای اقتصادی را کشف کند. حال اگر نظام اقتصادی اسلام تحقّق یافت و با کمك عقل و تجربه و آمار، روابط میان رفتارهای اقتصادی کشف، و آن روابط کشف شده با متافیزیك اسلامی تفسیر شد می توان علم اقتصاد اسلامی را نیز ادّعا کرد و انتظار حدّاکثری از دین را در عرصه ی اقتصاد پذیرفت.

از مباحث گذشته می توان نتیجه گرفت که روش شناسی اقتصاد اسلامی در عرصه ی نظام سازی و کشف مکتب اقتصادی اسلام، روش استنباطی فقهی، و روش شناسی علم اقتصاد در عرصه ی کشف روابط بین پدیده ها و رفتارهای اقتصادی، تجربه و آمار و عقل است.

در پایان از یك نکته ی مهم نباید غفلت کرد و آن این که موضوعات اقتصادی هر کشوری باید با نگاهی تجربی و آماری شناسایی شود و مسائلی چون : تثبیت یا تغییر ارزش پول، عرضه و تقاضا، تورّم و بیکاری، تعیین بودجه، تخصیص، تثبیت کسر بودجه، کاهش و افزایش نرخ رشد منابع اقتصادی، یارانه، تولید ناخالص ملّی، سیاست های مالی و اقتصادی، با مطالعه ی دقیق اجتماعی هر کشوری تبیین می شود.

نوشتار حاضر در قالب گفتمان در مدرسه ی فیضیه، با حضور محقق و دانشمند توانا حضرت حجة الاسلام والمسلمین مصباحی برگزار گردیده است.

از تلاش ایشان در جهت پاسخ گویی به سؤالات و شبهات مطرح شده و تبیین مواضع اسلام در این زمینه تقدیر و تشکر می نمایم.

در پایان از همه ی کسانی که در آماده سازی این اثر تلاش نموده اند، خصوصاً حجة الاسلام والمسلمین سید محمد تقی علوی (مدیر گروه فقه) تقدیر و تشکر می نمایم.

عبدالحسین خسروپناه

جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

پي نوشت ها :

[١]. مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ٤٥.

[٢]. سوره ی قصص، آیه ی ٧٧.

[٣]. مجلّه ی اقتصادی، حسین نمازی، «تأثیر آموزه ی خداشناسی در شکل گیری اصول نظام اقتصاد اسلام و سرمایه داری».

[٤]. سوره ی طه، آیه ی ٥٠.

[٥]. سوره ی حدید، آیه ی ٢٥.

[٦].مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ٣١.

[٧]. سیدعباس موسویان : کلّیّات نظام اقتصادی در اسلام، ص ١٢.

[۸]. سوره ی حشر، آیه ی ۷؛ سوره ی انفال، آیه ی ٤١؛ سوره ی توبه، آیه ی ٦٠؛ سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۳؛ سوره ی علق، آیه ی ٦.

[۹]. سید عباس موسویان، پیشین، ص ۱۳.

[۱۰]. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۳۳.

[۱۱]. همان، ج ۳، ص ۵.

[۱۲]. سوره ی انفال، آیه ی ۲۸؛ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸٦.

[۱۳]. سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

[١٤]. سیّدمحمدباقر صدر، اقتصادنا، ص ۲۹۸.

[١٥]. ر.ك : عبدالحسین خسروپناه، گفتمان مصلحت در پرتو شریعت و حکومت، ص ۷۵.

[١٦]. مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ١٤٤ ـ ١٤٥.

[۱۷]. همان، ص ۱۵۱.

[۱۸]. ر.ك : هلموت کرویتس، معضل پول، ص ۲۲۸.

[۱۹]. چارلز وست چر چمن، نظریّه ی سیستم ها، ص ٢٦.

[۲۰]. سیّدحسین میرمعزی، نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۷ ـ ١٦ و نیز ر.ك : ژوزف لاژوژی، نظام های اقتصادی، ص ۱؛ سیّدعبّاس موسویان : کلّیّات نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۱ ـ ۱۲.

[۲۱]. شارل ژید و شارل ژیست، تاریخ عقاید اقتصادی، ج ۱، ص ٦۲ و ۱۲۵، و سیّدحسین میرمعزّی، نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۷ ـ ۱۸.

[۲۲]. سیّدعبّاس موسویان، پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، ص ۹٦ و ۱۲۱.

[۲۳]. مرتضی مطهری، نظام اقتصادی در اسلام.

[٢٤]. به نمودار ذیل توجّه فرمایید :

[۲۵]. سیّدمحمّدباقر صدر، اقتصادنا، ص ۲۸.

دین و اقتصاد

رابطه ی دین و اقتصاد

شهید مطهری در کتاب بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، بین دین و اقتصاد دو رابطه ذکر می کند که یك رابطه، مستقیم و دیگری غیرمستقیم است.

اولین رابطه ی مستقیم، بین اخلاق و اقتصاد است. دین پشتیبان نوعی از اخلاق، و مروج نوعی فضایل و مکارم اخلاقی است؛ لکن رذایل اخلاقی را نهی می کند؛ بنابراین، اخلاق با طرح و حمایت مستقیم دین، روی اقتصاد اثر می گذارد. اگر جامعه ای برای فضایل اخلاقی ارزش قایل باشد، و این فضایل در فکر و ذهن و رفتار مردم رسوخ کند، طبعاً اقتصادِ آن جامعه وضع خاصی پیدا می کند؛ مثلا تولید کالاهای ضروری و مورد نیاز عموم، در حد نیاز مردم و توزیع درآمد عادلانه خواهد بود.

بعضی از اقتصاددانان لیبرال، خصوصاً آقای آدام اسمیت، قایل اند که ارزش های اخلاقی با اهداف، فعالیت ها و رفتارهای اقتصادی سازگاری کامل ندارد؛ لازمه ی دست یافتن به حداکثر سود، داشتن حرص و طمع، فزون خواهی و کنار نهادن انصاف و جوان مردی است. یکی از اقتصاددانان فیزیوکرات (برناندو ماندویل) در مورد دیدگاه هایی که تحت عنوان اقتصاد طبیعی مطرح می شد، شعری سروده، و در آن شعر، به توصیف کندوی زنبور عسل پرداخته است. همان طور که می دانید، در هر کندو، یك ملکه و چند زنبور نر (حدود ده تا) و هزاران زنبور ماده وجود دارد؛ زنبورهای ماده به عنوان کارگر، مسؤولیت مکیدن شیره ی گل ها و تبدیل آن به عسل و نیز جمع آوری در کندو می باشند، ولی زنبورهای ملکه و نر، در طول سال در کندو می مانند و تنها شغل زنبورهای نر این است که زنبور ملکه را که سالی یك بار پرواز می کند و اوج می گیرد، همراهی می کنند. از میان زنبوران نر، هرکدام که بتواند بیش تر اوج بگیرد و با ملکه همراه شود، توفیق جفت گیری با ملکه را پیدا می کند، و با تخم ریزیِ زنبور ملکه، زنبورهای کارگر به وجود می آیند.

ماندویل می گوید :

کسانی که در این کندو حکومت می کنند، افرادی دغل و کثیف اند اگر این نظم طبیعی کندو با کنار گذاشتن دغلی و بخور و بخواب زنبوران نر و ملکه تغییر کند، این جنب و جوشی که ـ توسط زنبورهای ماده ـ در کندو وجود دارد از بین می رود؛ زیرا با رفتن ملکه و زنبوران نر به صحرا، اقتدار آنها شکسته خواهد شد، و وقتی این اقتدار شکسته شود، دیگر زنبوران کارگر حرف شنوی و فرمان بری نخواهند داشت و در نهایت، منجر به کاهش محصول کندو خواهد شد.

ایشان نتیجه می گیرد که دغلی و خوی زشت حاکمان کندو، موجب رونق کندو شده است. آدام اسمیت وقتی این سخن را از ماندویل نقل می کند، می نویسد :

من نمی دانم چرا ایشان کاری را که موجب نظم و انضباط می شود، دغلکاری نامیده و آن را کثیف تلقی کرده است؛ در صورتی که این کار کثیفی نیست و روش صحیحی است.

آدام اسمیت، به عنوان پدر اقتصاد کلاسیك، معتقد است که این نظم طبیعی نباید به هم بخورد. اگر در دوره ای، مالکان زمین ها وجود داشتند، کار زنبور ملکه و زنبوران نر را انجام می دادند و اگر در دوره ای صاحبان سرمایه وجود دارند و اقتدار اقتصادی جامعه در دست آنهاست، موجب می شود که کارگران کار خود را به خوبی انجام دهند. سپس نتیجه می گیرد که این نظم را نباید به هم زد؛ زیرا اگر این نظم به هم خورد، رونق اقتصاد از بین می رود؛ بنابراین، باید این نظم طبیعی را حفظ کرد و افراد را در پی جویی منافع خود آزاد گذاشت. پس بگذار عبور کند و آزاد باشد؛ یعنی اگر کالایی از این شهر خارج می شود، مانع آن نشویم و اگر کالایی خواست وارد شود، اجازه ی ورود به آن بدهیم؛ هم چنین اگر کسی می خواهد وارد شغلی شود یا از آن خارج گردد، او را آزاد بگذاریم. ایشان می گوید : وقتی سرمایه ی سرمایه دار افزایش یافت فقرا نیز از کنار آن بهره مند خواهند شد. این یك تفکر لیبرالی است و اخلاق در این تفکر، موقعیتی ناسازگار با رشد و توسعه پیدا کرد.

دفاع از اخلاق یعنی سرمایه دار از برج عاج خودش پایین بیاید و کم تر مصرف کند. چنان که وقتی

پیروان حضرت موسی(علیه السلام)ثروت قارون را دیدند، به او جملاتی اخلاقی گفتند. قرآن مجید در این زمینه می فرماید :

(إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسى فَبَغى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللّهُ إِلَيْكَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) [۱]؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، ما آن قدر از گنج ها به او دادیم که کلیدهای آنها را مردان نیرومند حمل می کردند. هنگامی که قوم وی به او گفتند : به این ثروت فراوان سرمست نشو که خداوند سرمستان را دوست ندارد، و با آن، آخرت را طلب کن و به نیازمندان احسان کن و با ثروت خود در زمین فساد مکن که خداوند فساد کنندگان را دوست نمی دارد.

بر اساس دیدگاه اقتصاد کلاسیك، باید این اخلاقیات را کنار بگذارید؛ زیرا با رشد اقتصادی هم خوانی ندارد، بلکه باید اخلاقی که موجب رشد است پدید آید و آن، فزون خواهی است.

اگر در جامعه ای افراد افزون طلب نباشند، افراد آن جامعه به طور جدی کار نمی کنند. سرمایه دار، دنبال حداکثر سود است، وقتی شما به او اجازه ندهید که به سود حداکثر برسد، او نیز سرمایه گذاری نمی کند؛ درنتیجه کارگران بی کار می مانند و محصول زیاد وارد بازار نمی شود و نیز قیمت ها افزایش می یابد. پس بگذارید آن سرمایه دار کار خود را انجام دهد؛ حتی به او احترام بگذارید. امروزه نیز از این زمزمه ها شنیده می شود؛ البته در اسلام سرمایه داشتن و سرمایه گذاری کردن ذاتاً محکوم نیست، بلکه آنچه که محکوم است و امام(قدس سره) نیز روی آن تأکید داشتند، وجود سرمایه داران بی درد است که اصلا به مردمِ نیازمند و ارزش های اخلاقی توجه ندارند و منافع خود را در ایجاد رابطه با غرب می بینند، و چون اکثر افراد ضعیف اند و منافع آنها تأمین نمی شود، پول خود را از کشور خارج کرده و در بانك های غربی سرمایه گذاری می کنند.

رابطه ی دیگر اقتصاد با دین، از طریق فقه است؛ مثلا وضع حقوقی بسیاری از مسائل اقتصادی در فقه بیان شده است. کتاب مکاسب که در حوزه تدریس می شود، کتاب اقتصاد نیست؛ بلکه کتابی فقهی است که حکم شرع را درباره ی اعمال و رفتارهای اقتصادی مردم بیان می کند؛ و این غیر از علم اقتصاد است؛ یعنی فقه، حکم شرعی معامله را، که یك کار اقتصادی است، بیان می کند؛ مثل حکم شرعی مزارعه، مضاربه، مساقات و... فقه چارچوبه ی حقوقی رفتارهای اقتصادی صحیح و ناصحیح را بیان می کند و این رابطه ای است که بین دین و اقتصاد وجود دارد.

سومین رابطه ی دین و اقتصاد، رابطه ی اعتقادات، افکار و اندیشه های دینی در اقتصاد و رفتارهای اقتصادی جامعه است. این غیر از مسئله ی اخلاق است. اعتقاد به خدا و معاد و مالکیت اصلی خداوند بر بشر و اموال در دست او، و اعتقاد به حساب و کتاب قیامت، در رفتارهای اقتصادی مؤمنان مؤثر است. اقتصاد سرمایه داری، مبتنی بر اومانیسم (انسان محوری) است؛ یعنی انسان را جای خدا نشانده است؛ نه این که ضرورتاً این اقتصاد قایل به عدم وجود خدا باشد، بلکه این تفکر معتقد است خدایی که این جهان را خلق کرده، دیگر کاری به این جهان ندارد و می گوید : (ید اللّه مغلولة)؛ دست خدا بسته است و همه ی کارها در دست انسان هاست.

اومانیسم قایل است که خداوند این جهان را آفریده و اداره می کند، ولی برای انسان ها امر و نهی ندارد. در فلسفه ی غرب به این اعتقاد دئیسم می گویند؛ یعنی عدم اعتماد به ربوبیت خداوند. خدا هست، خالق هم هست؛ ولی جهان را آفرید و تلنگری به آن زد و جهان به چرخش افتاد؛ دیگر نیازی به کنترل او نیست؛ چراکه این جهان اتوماتیکوار در حال گردش است؛ بنابراین، جهان در ادامه ی حرکت خود نیاز به خدا ندارد، و این به معنای عدم ربوبیت خداوند است. اثر این اعتقاد این است که در زندگی

هرچه می خواهید انجام دهید. قارون در پاسخ به ارشادات پیروان حضرت موسی(علیه السلام) گفت :

(إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْم عِنْدِي) [۲]؛ من این ثروت ها را با علم خود به دست آورده ام.

یعنی حال که باعلم خود به آن رسیدم، خودم می دانم که با آنها چه کنم؛ و این نفی کامل ربوبیت خداوند است. لیبرالیسم مبتنی بر دئیسم است.

پس اعتقاد به خداوند در چگونگی وضع اقتصادی تأثیر دارد؛ زیرا ما مسلمانان در چارچوبه ی دستورهای الهی حرکت می کنیم.

خلاصه این که، بین اقتصاد و دین سه رابطه وجود دارد :

۱. رابطه ی اقتصاد و اخلاق دینی؛

۲. رابطه ی اقتصاد و فقه؛

۳. رابطه ی اقتصاد و اعتقادات کلامی.

پي نوشت ها :

[۱]. سوره ی قصص، آیه ی ٧٦ ـ ٧٧.

[۲]. سوره ی قصص، آیه ی ٧٨.

دین و اقتصاد

نظام اقتصادي در اسلام

پرسش ها و پاسخ ها

آیا اسلام نیز مانند تفکر لیبرال و یا سوسیالیسم، يك نظام اقتصادی دارد؟ بله همان گونه که نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیسم در سطح جهان وجود دارد، نظام اقتصادی اسلامی نیز وجود دارد. نظام اقتصاد اسلامی، مجموعه ای از ارکان، مبانی و اهداف و هم چنین ساز و کارهایی است که این ها را به هم مرتبط می کند.

شاید بتوان گفت که شهید صدر در کتاب اقتصادنا با بیان اهداف و ارکان اقتصاد اسلامی، مثل مالکیت مزدوج، شامل مالکیت خصوصی، دولتی و عمومی و... هم چنین بیان رکن عدالت اجتماعی در توزیع درآمد، امکانات و فرصت ها، نیز بیان رکن آزادی اقتصادی در قلمرو محدود، در پی ارائه ی يك نظام اقتصادی بوده اند.

البته این نظام، لابه لای مطالب کتاب ها و نصوص دین از قرآن و سنّت آمده است و به دست آوردن آن احتیاج به تلاش فراوان دارد؛ و بعضی از اندیشمندان مسلمان در این زمینه کار کرده اند و جا دارد که کار بیش تری نیز بشود. البته می توان گفت که این نظام، در حالتی که ارکان ثابتی دارد، با توجه به

تغییر و تحولات جامعه، تغییرات جزئی نیز پیدا می شود که آن را با شرایط سازگار می سازد و در نتیجه، نهادهایی منقرض و نهادهای دیگری جای گزین آنها می گردند.

علم اقتصاد را تعریف کنید؟ آیا در اسلام رابطه ی خاصی بین علم اقتصاد و نظام اقتصاد وجود دارد؟
علم اقتصاد دانشی است که پدیده های اقتصادی را توصیف و تبیین، و روابط بین آنها را آن چنان که هست بیان، و وضع آینده ی آنها را پیش بینی می کند؛ مثلا وقتی شما برای خرید دو کیلو پرتقال به بازار می روید و مشاهده می کنید که قیمت پرتقال افزایش یافته و پولتان کفایت نمی کند، یك کیلو می خرید. این یك رفتار است. اگر عکس این رفتار اتفاق افتاد، یعنی قیمت پرتقال کاهش یافت، سه کیلو می خرید. پس تقاضای شما بر اساس قیمت کالا شکل می گیرد. شما این رابطه را به عنوان یك عامل اقتصادی به وجود آورده اید.

علم اقتصاد، این رفتار شما را توصیف می کند؛ می گوید تقاضای پرتقال از ناحیه ی تقاضا کننده به بازار آمد؛ تولید کننده نیز کالای خود را به بازار عرضه کرد؛ لذا قیمت روی هر دو پدیده اثر می گذارد. اگر قیمت بالاتر رود و تقاضا ثابت بماند، تولید و عرضه افزایش و اگر قیمت کاهش یابد و تقاضا ثابت بماند، تولید هم کاهش پیدا می کند. علم اقتصاد در این جا رابطه ی بین عرضه و تقاضا را به صورت یك قانون و رابطه ی سببی و مسببیِ متقابل بیان می کند.

علم اقتصاد، شناخت پدیده ها و وقایع اقتصادی، مانند بی کاری، رکود، کاهش و افزایش قیمت ها و کاهش و افزایش سود کارخانه ها را به عهده دارد هم چنین علم اقتصاد، پیش بینی می کند که مثلا با توجه به وضع اقتصادی، قیمت ها و یا بی کاری و رکود در آینده ی معین، افزایش یا کاهش می یابد.

در علم اقتصاد با توجه به اثرپذیری آن از نظام اقتصادی، روابط تغییر می کند؛ چون علم اقتصاد شاخه ای از علوم انسانی و اجتماعی است، از شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز اثر می پذیرد؛ برخلاف روابط علوم طبیعی که چنین نیست؛ مثلا در علوم طبیعی، آب در دمای صد درجه به جوش می آید، چه مردم جامعه مسلمان باشند و چه یهودی و...

اما رابطه ی اقتصاد با نظام اجتماعی و اقتصادی، مثل رابطه ی فیزیك و شیمی با دین نیست؛ بلکه روابط اقتصادی بین مردم، متأثر از باورها، عقاید و اخلاقیات آنهاست؛ یعنی عقاید و اخلاقیات مردم، رفتار تولیدی آنها را شکل و جهت می دهد؛ مثلا چه چیز تولید کنند؟ چگونه تولید کنند؟ آیا کالاهای لوکس را تولید کنند، یا کالاهای مورد نیاز عامه مردم را؟

بنابراین، علم اقتصاد، کاملا از پدیده ها، رفتارها و روابط اقتصادی جامعه اثر می پذیرد. رفتارها و روابط اقتصادی نیز تحت تأثیر هنجارها و ارزش های اعتقادی و اخلاقی جامعه شکل می گیرند. جامعه ای که اعتقاد به خداوند و اخلاق و معاد ندارد، یك نوع رفتار اقتصادی دارد و جامعه ای که به این مسائل اعتقاد و باور دارد، رفتار اقتصادی دیگری دارد. وقتی رفتارهای اقتصادی، این دو جامعه متفاوت شد، طبعاً، علم اقتصاد آنچه را که از رفتارها و روابط اقتصادی جامعه محقق شده مورد مطالعه قرار می دهد. این رویدادهای اقتصادی در یك بستر ارزشی و اعتقادی شکل می گیرند؛ یعنی باورها و اعتقادات جامعه، بستری را برای پیدایش پدیده های علم اقتصاد فراهم می کنند؛ آن گاه، علم اقتصاد پدیده هایی را که دارای صبغه و رنگ خاص اند و تحت تأثیر ارزش های جامعه قرار گرفته اند، موضوع مطالعه ی خود قرار می دهد.

آیا بین ماهیت و روش اقتصاد اسلامی، در جامعه ی اسلامی، با ماهیت و روش اقتصاد غیراسلامی در جامعه ی غیراسلامی تفاوت وجود دارد، یا در نتایج؟ روش های مطالعه و تحقیق دو جامعه فرقی باهم ندارند؛ بلکه فروض رفتاری مردم و قانون ها و نتایجی که اقتصاددان از رفتار و پدیده های این دو جامعه

استنتاج می کنند، در سه جهت با هم تفاوت و در یك جهت اشتراك دارند؛ فرق های آنها عبارت اند از :

۱. در مبانی و اصول اندیشه ی مردم؛

۲. جامعه رفتار آنها را شکل می دهد؛ مانند اقتصاد اسلامی و اقتصاد لیبرال؛

۳. فروض رفتاری آنها از مبانی و اصول فکری آنها سرچشمه می گیرد؛ مثلا این که می گوییم انسان اقتصادی در هر شرایطی در پی حداکثر نفع شخصی خویش است، با فرض یك انسان مسلمان متعهد سازگار نیست؛ چراکه حداکثر کردن نفع، برای او در یك چارچوب ارزشی معنا دارد.

پس فرق سوم در نتایج است؛ یعنی نتایج مبانی و رفتارهای دو جامعه تا حدودی متفاوت اند؛ مثلا قانون عرضه و تقاضا که به تولید جهت می دهد، به گونه ای که در اقتصاد سرمایه داری حاکم است و به رفتارها جهت می دهد، در اقتصاد اسلامی حاکم نیست؛ بلکه عرضه و تقاضا در اقتصاد اسلامی در یك چارچوب دیگری شکل می گیرد.

اما وجه توافق دو اقتصاد، روش استنباط نظریه ی اقتصادی است که بین اقتصاد غربی و اقتصاد اسلامی واحد است.

ممکن است اهداف اقتصادی در سطح خرد و کلان متفاوت باشند. در سطح خرد، در نظام سرمایه داری، افراد به دنبال حداکثر کردن رفاه مادی خود، و در سطح کلان، به ویژه وقتی پای دولت و سیاست های اقتصادی او به میان می آید، اهداف اقتصادی خاصّی را دنبال می کنند. از نظر اسلام این اهداف تا چه اندازه پذیرفته شده است و آیا در اسلام اهدافی غیر از این ها در فعالیت های اقتصادی معرفی شده اند؟ اهداف میانی و یا اهداف غایی که گاهی در اقتصاد اسلامی مطرح می شود، چگونه است؟ آنچه که در اقتصاد سرمایه داری، مطرح می باشد حداکثر کردن نفع مادّی و رضایت خاطر ناشی از مصرف کالاها است. در اقتصاد اسلام و در دیدگاه یك انسان مسلمان، نفع مرکب از نفع مادی و نفع معنوی است که شامل منافع اخروی و اخلاقی نیز می شود. انسان مسلمان، معتقد به خدا و قیامت است و این که هرچه را در این دنیا انجام دهد، خداوند در آخرت از او بازخواست خواهد کرد و آنچه که در این دنیا سرمایه گذاری کند، در آخرت نتیجه ی آن را می بیند؛ چنان چه قرآن می فرماید :

(فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّة خَیْراً یَرَهُ * وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّة شَرًّا یَرَهُ) [۱]؛

و نیز می فرماید :

(مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها) [۲]؛

و نیز در جای دیگر می فرماید :

(ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باق) [۳]

این ها نشان می دهد که دیدگاه این انسان، محدود به دنیا نیست؛ بنابراین، منافع او به منافع دنیوی منحصر نمی شود، پس باید ترکیبی از نفع مادی و نفع معنوی که شامل اخروی هم می شود، مدنظر انسان مسلمان باشد و تا جایی که ضروریات زندگی مدنظر باشد، انسان به دنبال نفع شخصی خود خواهد بود تا آن ضروریات را تأمین کند؛ از ضروریات زندگی که فراتر رفت، به منافع دیگران نیز توجه می کند.

شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد :

(قال رجل لابی عبدالله (علیه السلام) و اللّه انا لنطلب الدنیا و نحبُّ أن نؤتاها فقال۷ تحبّ أن تصنع بها ماذا؟ قال أعودبها علی نفسی و عیالی و أصل بها و أتصدّق بها و أحجّ و أعتمر. فقال (علیه السلام) : لیس هذا طلب الدنیا، هذاطلب الاخرة)؛ ما دنیا را دوست داریم و علاقه مندیم که دنیا به ما داده شود. حضرت فرمود : برای چه دنیا را دوست می داری؟ عرض کرد : من می خواهم دنیا را به دست آورم تا آبرو و عزتم را حفظ، زندگی خود را تأمین، و با شرافت و احترام زندگی کنم؛ برای این که بتوانم به همسایه ام و به بستگان نیازمندم کمك کنم.

حضرت فرمود : این که انسان در پی کار رفته و زندگی خود را تأمین کند و به فکر دیگران هم باشد، الگوی رفتاری یك انسان مسلمان است؛ این طلب دنیا نیست، بلکه طلب آخرت است.

کار کردن، رنج بردن و سرمایه گذاری کردن، مطلوب است؛ اما انسان باید هم خودش را تأمین کند و هم به نیازمندان توجه نماید؛ پس در این جا هدف، حداکثر کردن نفع شخصی نیست. این یك نمونه تفاوت طرز رفتار بین دو سیستم است. طبعاً اگر بخواهیم به این مقوله بپردازیم، می توان اهداف بسیار زیادی را برشمرد.

امام صادق (علیه السلام) با معلّی بن خنیس در کوچه های مدینه رو به رو شدند، دیدند که او به حالت انتظار ایستاده است. حضرت فرمود : چرا این جا ایستادی و دنبال کارت نرفتی؟ عرض کرد : «اَنتظِرُ امراً» انتظار مسئله ای را می کشم. (ظاهراً انتظار مرگ حاکم مدینه را می کشیده است.) حضرت فرمود :

«أغدُ الی عِزِّك، أغدُ الی عِزّك»؛ برو سوی عزّتت. مرحوم صدوق می نویسد : «یَعْنِی السوق»؛ یعنی برو طرف بازار و کار خودت و دنبال این که چه خبر می شود نباش. در این جا کار کردن مایه ی عزت معرفی شده است.

شخصی آمد خدمت امام صادق (علیه السلام) حضرت به او فرمود : «ماذا تَصنَع؟» چه شغلی داری؟ عرض کرد : «ما اَصنَعُ الیومَ شیئاً»؛ اکنون شغلی ندارم. حضرت فرمود : چرا؟ عرض کرد آن قدر دارم که تا آخر عمر بخورم و زندگی کنم. حضرت فرمود : «لاتفعل هذا، هذا من عمل الشیطان» [٤]؛ چنین نکن، این از اعمال شیطان است.

در جایی دیگر می فرماید :

ترك التجارة یذهب بالعقل؛ [٥] ترك شغل، عقل شما را می برد. شاید بدین خاطر باشد که عقل در داد و ستد و این که چه کالاهایی بدهد و چه بگیرد و با چه کسی معامله کند و با چه کسی معامله نکند و... رشد می کند. پس یکی از نتایج کار اقتصادی، باقی ماندن عقل و خرد و حفظ عزت انسان می باشد. در اسلام اهداف زیادی می تواند ملاك باشد، ولی در اقتصاد لیبرال، تنها انگیزه ی کار انباشتن ثروت شخصی است.

فاصله ی وضعیت اقتصادی فعلی ما با اقتصاد مقصود اسلام چه قدر است. مواردی مثل بانك داری و یا اوراق مشارکت که سود قطعی در آنها وجود دارد و برگ هایی مثل ارمغان بهزیستی، پنتاگونا و... چگونه با ضوابط اسلامی سازگاری دارد؟ در نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی برگرفته از مبانی دینی و فقهی است، و در ترسیم خطوط اصلی نظام اقتصاد اسلامی از قانون برخورداریم؛ امّا در مقام عمل، فاصله ی زیادی با اقتصاد اسلامی گرفته ایم. ابتدا به پاره ای از نشانه های این فاصله و سپس به پاره ای از علل و عوامل این مسئله اشاره می نماییم؛ اما نشانه ها :

۱. ربا در جامعه ی ما ریشه کن نشده است؛ بلکه احیاناً رشد هم کرده است. بنده روزی جهت خرید کالایی به بازار رفته بودم؛ قیمت آن کالا را پرسیدم و سپس گفتم : یك چك دو ماهه می دهم. فروشنده گفت سه درصد به آن اضافه می شود. پرسیدم : چرا؟ گفت : همان طور که بانك ها اضافه می کنند ما نیز اضافه می کنیم. اگر حلال است، برای من نیز حلال است و اگر حرام است، بگذارید کار من هم مثل آنها باشد. حال آن که این کار ربا است، ولی نهادینه شده است.

یك نشان آن اوراق مشارکت است. امروز سیمای جمهوری اسلامی اعلام می کند که دولت از فردا اوراق مشارکت توزیع می کند (با رقم بسیار بالایی) و سالانه نوزده درصد سود تضمین شده می پردازد. باید پرسید اگر اوراق مشارکت است، سود تضمین شده چه معنا دارد؟ مشارکت یعنی اگر فعالیت اقتصادی سود داشت، شریك نیز سود می برد و اگر شرکت زیان داشت، شریك هم زیان می کند. شهید صدر(رحمه الله) این مطلب را در کتاب اقتصادنا مورد بحث قرار داده است. روایاتی نیز در این باره وجود دارد که فرق سود مجاز و غیرمجاز را بیان کرده است، و سود مجاز، سود مضمون (تضمین شده) نیست. در مضاربه و شرکت، اگر سود تضمین شود، مضاربه و مشارکت تبدیل به قرض می شود و نفع به دست آمده از آن، ربا است. البته بعضی ها در این جا کلاه شرعی می گذارند؛ حال آن که کلاه سر شرع نمی رود؛ بلکه سر کسانی می رود که می خواهند با بازی خود پولی کسب کنند. در دنیا اوراق سهام وجود دارد، این اوراق حتی یك درصد هم بهره ندارد؛ بلکه سود آن وابسته به وضع کارخانه و شرکتی است که اوراق را منتشر کرده است. اگر سود کند ارزش اوراق سهام آن بالا می رود و اگر ضرر کند، ارزش آن پایین می آید. به یکی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی عرض کردم از اول انقلاب تا به حال، به حساب این که اوراق قرضه نیازمند به بهره و ربا است از آنها استفاده نکرده ایم، لطفاً بفرمایید که فرق بین اوراق قرضه و مشارکت در چیست؟ ایشان گفت : سود نوزده درصد در اوراق مشارکت، علی الحساب است. گفتم : علاوه بر سود علی الحساب، بعداً ما به التفاوتی پرداخت می شود یا خیر؟ تجربه ی بانك داری ما نشان داده که مابه التفاوتی پرداخت نمی شود؛ بنابراین، یکی از چیزهایی که باید حذف می شد، بهره و ربا بود. بعضی ها الان سخن حدود دویست سال قبل مسیحی ها را تکرار می کنند که فرق بین ربا و بهره در این است که اگر نرخ بهره ی پول سنگین باشد، رباست و اگر دو درصد و چهار درصد باشد، اشکال شرعی ندارد و فقط بهره محسوب می شود. حال آن که اگر برای وام نیم درصد قرار داده شود ربا و حرام است.

۲. یکی دیگر از نشانه ها، وجود شکاف فقر و غناست؛ گرچه وضعیت عامه ی مردم در مقایسه با قبل از انقلاب، بهبود نسبی پیدا کرده است. البته بعضی ها این نظر را قبول ندارند، ولی بر اساس آمار و اطلاعات می توان آن را اثبات کرد. یك نمود آن در جهیزیه ی خانواده های ضعیف به چشم می خورد؛ قبل از انقلاب اسلامی، توان خرید بسیاری از اقلامی که امروزه به عنوان جهیزیه می دهند، وجود نداشت؛ هم چنین مقدار گوشت و میوه و برنج مصرفی خانوار و... فرق کرده و امروزه بهتر شده؛ امّا شکاف فقر و غنا دوباره افزایش یافته است؛ خصوصاً طی سال های بعد از جنگ افرادی که در دهه ی قبل جزء سرمایه داران نبودند سرمایه دار شدند، و در مقابل، فقرایی هستند که با فقر دست و پنجه نرم می کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از حکومت عثمان و به هنگام رهبری جامعه فرمودند :

به هر سوی بنگر و ببین آیا این طور نیست که مردم دو دسته شده اند : فقرایی که با فقر دست و پنجه نرم می کنند و دسته ی دیگر که مال خداوند را سرمایه ی خود شمرده اند.

امروزه این شکاف به صورت آشکار پدید آمده است.

۳. نشانه ی دیگر فاصله با اقتصاد اسلامی وضعیت داد و ستد در بازار است. امروزه بازار بیش از گذشته تحت تأثیر فرهنگ اقتصادی غرب قرار گرفته است. مثال بارز آن، پی جویی حداکثر کردن سود است. اکثر بازارها به خریداران از این لحاظ که در چه طبقه ی اقتصادی قرار دارند توجهی ندارند و

فقط دنبال تأمین منافع خود هستند. گاهی تا صد درصد و گاهی بیش تر سود می برند.

اما علل و عوامل این فاصله ها علت مهم و اصلی، فاصله گرفتن از اقتصاد اسلامی، پیروی سیاست گزاران اقتصادی، یا به تعبیر دقیق تر، مدیران دولتی و کارگزاران بخش عمومی اقتصاد، از دیدگاه اقتصادی غرب است. نظریه های آنها، برگرفته از نظریه های اقتصاددانان غربی، و راه کارهای آنها همان راه کارهای سیصد سال قبل اروپاست که پس از عبور از آن و به دلیل شکست خوردن، آن را اصلاح کرده اند. این مسئولان یا از اقتصاد اسلامی چیزی نیاموخته اند؛ یا آموخته اند، ولی باور نکرده اند. یکی از اساتید اقتصاد دانشگاه می گفت با یکی از رؤسای سازمان برنامه و بودجه ملاقاتی داشتم؛ به ایشان گفتم چرا شما دنبال اقتصاد اسلامی نیستید. ایشان گفت : چون نظریات و قانونمندی ها و فرمول های اقتصاد غرب، شسته و رفته در اختیار ماست؛ شما اقتصاد اسلام را بدهید تا من اجرا کنم. گفتم : درست است که باید از علما و دانشگاهی ها استفاده کرد، ولی این کار به سرمایه گذاری نیاز دارد و دولت باید برای این کار نهادی را بنیان گذاری کند. پرسید : اگر تو جای من بودی چه کار می کردی؟ پاسخ دادم يك هزارم امکانات را در جهت مطالعه و تحقیق در اقتصاد اسلامی صرف می نمودم تا پنج یا ده سال دیگر نتایج آن به دست آید. به نظر می رسد باور ندارند که اقتصاد اسلامی قابل اجرا و استفاده است؛ و این باعث فاصله ی ما با اقتصاد اسلامی شده است. بحمدالله رهبری مقدس نظام، عمیقاً چنین باوری دارند. اما این کار دست ایشان و برخی مسئولان بلند پایه ی نظام نیست، بلکه در دست اقتصاد خوانده هایی است که آنچه در ذهن آنها فرو رفته، اعم از مبانی فکری، فرمول ها، نظریه ها، ساز و کارها و قانونمندی ها برگرفته از اقتصاد لیبرال است و از اقتصاد اسلامی چیزی نیاموخته اند. امروزه عمده ی محتوای کتاب های اقتصاد دانشگاه ها، برگرفته از اقتصاد سرمایه داری و بخش اندکی از اقتصاد اسلامی است.

به یکی از این اقتصاددان ها گفتم اگر نرخ بهره را از اقتصاد غرب بیرون بکشید، چه چیز باقی می ماند؟ او گفت : هیچ؛ کل نظام فرو می ریزد. نرخ بهره مانند نخ تسبیح است که دانه های این مجموعه را به هم پیوند داده است؛ ولی آقایان در داخل کشور نیز همین نرخ بهره را به کار می گیرند.

در سال ۱۳٦۲ قانون بانك داری بدون ربا، که قانون خوبی است، تصویب شد؛ ولی در مقام عمل، بلایی بر سر آن آورده اند که وقتی قانون گذاران، مقام عمل را می بینند، از آن بیزاری می جویند. قانون بانك داری بدون ربا می گوید : اگر کسی برای خانه سازی از بانك پول می گیرد، بانك با او شریك می شود؛ یعنی خانه با مشارکت بانك و شخص مزبور ساخته می شود، و سهم بانك می تواند به صورت اقساط، با سود مورد انتظار دریافت شود. در حالی که در عمل فرق می کند؛ چون وقتی برای وام خانه سازی به بانك مراجعه شود، می گویند بیست و چهار درصد باید سود بدهی. باید پرسید که این بیست و چهار درصد، سود چه چیزی است؟ اوّل بگذارید ساخت خانه اتمام بپذیرد، سپس کارشناس آن را قیمت گذاری نماید، آن وقت سهم خود را از مابه التفاوت قیمت و هزینه ی تمام شده ی مسکن دریافت کنید؛ نه این که از اول که پول را می دهید، تقاضای بیست و چهار درصد سود کنید. اگر به بنگاه ها، فروشنده ها و تولید کنندگان مراجعه کنید، می بینید این بیست و چهار درصد را جزء هزینه ی پولی ای که گرفته اند قرار می دهند. می گویند يك میلیون تومان وام گرفته ام، بیست و چهار درصد بر آن افزوده می شود که مجموع آن يك میلیون ودویست و چهل هزار تومان می شود؛ این مقدار اضافی هزینه ی پول است؛ حال سود را بر اساس همه ی خرجی که کرده است، از جمله سود پول محاسبه می کند؛ ولی اگر بانك انتظار بکشد تا اگر او سود برد، سهم خود را از او بگیرد، دیگر این بیست و چهار درصد هزینه وجود ندارد؛ زیرا او يك میلیون تومان از بانك گرفته و آن را سرمایه گذاری کرده است، اگر سرمایه ی او مثلا دویست یا سیصد یا پانصد هزار تومان سود بدهد، بانك می تواند سهم خود را از سود او مطالبه کند و شاید در مواردی هم ضرر کند.

در این جا فرض های زیادی وجود دارد که باید تمام آنها را قبول کنیم؛ نه این که پیشاپیش بیست و چهار

درصد سود گرفته شود.

پس بین بانك داری ربوی و بانك داری بدون ربا، فرق وجود دارد؛ اما در بانك داری ما، بین قانون و عمل بانك ها، شكاف افتاده است و علت اصلی آن، عدم باور به اقتصاد اسلامی است. بعضی ها صریحاً می گویند : تجربه ی بیست ساله ی انقلاب نشان داد كه اقتصاد اسلامی كارآمد نیست. باید پرسید : شما كجا اقتصاد اسلامی را اجرا كرده اید تا كارآمدی آن را بدانید؟ اگرچه نظام جمهوری اسلامی بر اساس مبانی اسلام حاكم شده است، ولی نگذاشتند قوانین اقتصادی آن به دقت اجرا شود؛ بلكه ساز و كارهای دیگری را پیاده كردند. «و ماقصد لم یقع و ما وقع لم یقصد» [٦].

نظام آموزشی كشور چه سهمی در برطرف كردن مشكلات اقتصادی و در واقع، آموزه های اقتصاد اسلامی و آوردن آنها در متون آموزش دارد؟ در نظام آموزش عالی ما كه متولی تربیت كارشناس اقتصاد و مدیر و صاحب نظر اقتصادی است، اقتصاد اسلامی جدی گرفته نشده است. راه حل آن این است كه دست اندركاران این نظام، باورشان آمده باشد كه چیزی تحت عنوان اقتصاد اسلامی قابل طرح است.

لطفاً مسئله ی تورم را مورد تحلیل قرار دهید؟ این كه ما در تحلیل سود، به نرخ تورم توجه نكردیم. به این دلیل است كه ما فرض را بر این گذاشته بودیم كه سود بانك، حاصل سرمایه گذاری است و اگر افراد پول خود را برای سرمایه گذاری به بانك گذاشتند، سرمایه گذاری در شرایط تورمی، سود بیش تر، و در شرایط ركود، سود كم تری برای سپرده گذاران دارد. تورم باعث افزایش قیمت كالاها و مواد خام می شود. اگر سرمایه گذاری در شرایط تورمی باشد، سود به دست آمده، تورم را نیز جبران می كند؛ مثلا در پارچه بافی سرمایه گذاری كردیم؛ مواد خام آن را به قیمت امروز خریدیم، تا پروسه ی تولید تمام شود؛ شش ماه تا یك سال از خرید مواد خام می گذرد؛ در این مدت، قیمت پنبه در بازار افزایش پیدا كرده است؛ هم چنین پارچه نیز با قیمت بالاتری نسبت به سال گذشته عرضه می شود، بنابراین، سپرده گذار با وجود تورم، در سرمایه گذاری، سود خود را به دست می آورد؛ ولذا نیازی به لحاظ كردن نرخ تورم در سرمایه گذاری نیست بلكه در جایی باید لحاظ شود، كه یا واقعاً سود را از محصول نمی گیریم (مانند كاری كه اكنون بانك ها انجام می دهند و با نرخ از پیش تعیین شده، سود می گیرند)، یا در جایی كه صاحب پول آن را قرض می دهد. اگر كسی در حساب پس انداز خود، یك میلیون تومان پول گذاشت، طبعاً این پول را به بانك قرض داده است. در این جا اگر بانك بخواهد بعد از یك سال، مثل پول او را برگرداند، با وجود سی درصد تورم، قدرت خرید پول فرد هم، سی درصد كاهش پیدا كرده است؛ حال اگر بانك بخواهد به او بیست درصد ما به التفاوت قدرت خرید پول را بدهد، طبعاً ده درصد كم تر از قدرت خرید پول فرد را به او پس داده است؛ او با گرفتن بیست درصد، نه تنها سودی نكرده، بلكه زیان كرده است. امروز بحمدالله با توجه به شناختی كه فقها نسبت به پول پیدا كرده اند، می دانند كه پول امروز غیر از پول طلا و نقره است. قدرت خرید پول امروز، تحت تأثیر حجم عرضه و چاپ پول، تغییر می كند. اگر حجم پول كاهش پیدا كند، قدرت خرید آن بالا می رود؛ در این صورت این پول آن پولی نیست كه تحت تأثیر تولید و تقاضا، كم و زیاد شده باشد، بلكه حجم پول، در ارزش آن مؤثر است. الحمدلله امروز فقهای ما به این مطلب پی برده اند و طبق نظر بعضی از آنان، اگر كسی پولی را یك ساله به كسی قرض داد و بعد به خاطر تورم، قدرت خرید آن پایین رفت، می تواند تفاوت قدرت خرید و پول را بگیرد و این ربا و بهره نیست؛ بلكه جبران زیان و خسارت اوست. [٧] هم چنین بعضی از فقها در قضیه ی مهریه، این نظر را داده اند و بر اساس آن، قانون جبران ارزش مهریه در مجلس شورای اسلامی تصویب و به اجرا در آمده است. طبق فتوای بعضی از فقها [٨] اگر كسی خانه ای به قیمت ده میلیون تومان خرید، و بعد از یك سال قیمت خانه به پانزده میلیون تومان رسید، اما بخش مهمی از افزایش قیمت، به خاطر تورم باشد نه ناشی از افزایش مرغوبیت خانه و یا بالا رفتن تقاضا نسبت به آن؛ در این صورت آن مقدار اضافی، ربح به حساب نمی آید و خمس شامل آن نمی شود؛ چراكه خمس به ارباح تعلق می گیرد و این جا ربح نیست. این نشان می دهد كه بعضی

از علما به مسئله ی تأثیر نرخ تورم در کاهش قدرت خرید پول آگاهی کامل دارند. پس اگر کسی به بانك پول بدهد و بانك قبلا شرط نکند که چقدر ـ ده درصد یا بیست درصد و... ـ سود می دهد بلکه بگوید اگر قدرت خرید پول شما کاهش پیدا کرد، ما جبران می کنیم؛ و با محاسبه، در پایان سال جبران کند، این بهره و ربا نیست؛ البته نمی توان درصد آن را از پیش قطعی کرد، زیرا وقتی که هنوز سال شروع نشده است، نمی توان نرخ تورم را معلوم کرد، گرچه می توان پیش بینی کرد، اما غالباً آن پیش بینی با واقع تطبیق نمی کند. محاسبه باید هنگامی صورت گیرد که نرخ تورم سالانه به دست آید، تا مبنای تعیین کاهش ارزش پول قرار گیرد.

برخی پی گیری مفاهیم و ارزش های اخلاقی، همانند زُهد، قناعت، پرهیز از دنیا و مادیات، ترغیب به امور معنوی و اخروی را مانعی برای رشد اقتصادی و کار و کوشش می دانند؛ نظر خود را در این زمینه بیان نمایید. این که مفاهیمی از اخلاقیات اسلامی مانع توسعه است، حرف تازه ای نیست؛ و این معلول دو نکته است :

۱. این مفاهیم درست شناخته نشده اند؛ چون اگر درست شناخته شوند روشن می گردد که موجب کارآمدی نظام می شوند؛

۲. همین کج فهمی، در پاره ای از رفتارهای مردم نیز بروز کرده است؛ یعنی موجب شده که مردم این گونه تلقی کنند که زهد و ترك دنیاگرایی و.. مانع توسعه و رشد اقتصاد است.

ما معتقدیم مفاهیم دینی، موجب عقب ماندگی مسلمان ها نیست؛ اتفاقاً در صدر اسلام، همین اعتقاد به قضا و قدر موجب پیش روی مسلمان ها و فتح می گردید. یکی از صحابه ی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ـ بعد از آن که حدود شصت تا هفتاد سال از صدر اسلام گذشته بود ـ این طور شنید که اعتقاد به قضا و قدر، موجب تسلیم در برابر دشمن است. او گفت : همین اعتقاد زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ما را به صحنه های نبرد کشید. ما به قضا و قدر معتقد بودیم و با خود می گفتیم که به قلب سیاه دشمن یورش می بریم و اگر مرگ ما نرسیده باشد، کشته نمی شویم؛ پس مانند شیر به سپاه دشمن حمله می کردیم. حال عجب است که همین اعتقاد به قضا و قدر، موجب این شود که ما دست روی دست بگذاریم و بگوییم که خدا همه ی کارها را انجام می دهد. این یك نوع کج فهمی از دین است. پیامبر به ما قضا و قدر را این گونه نیاموخت.

شهید مطهری با استفاده از روش امیرالمؤمنین (علیه السلام) زهد را چنین تعریف نموده است؛

زهد یعنی انسان پرکار باشد و کم مصرف؛ آن هم به خاطر خدا و نیاز نیازمندان. [۹]

حضرت علی (علیه السلام) به عنوان زاهدترین فرد این گونه بود.

(انّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتق ألف مملوك من کدّ یده)؛ [۱۰]امیرالمؤمنین (علیه السلام) هزار برده را از دست رنج خودش آزاد کرد، نه از بیت المال.

نقل کرده اند که روزی حضرت (علیه السلام) کیسه ای بر دوش داشت و از جایی عبور می کرد. از او سؤال کردند این کیسه چیست؟ فرمود : صد هزار نخل ان شاء الله [۱۱]. حضرت هزاران نخل کاشتند. آیا زهد به معنای تنبلی و تن پروری است؟ آیا به معنای عدم سرمایه گذاری است؟ قطعاً این گونه نیست. حضرت با این که چنین کار می کرد، ولی در خوراك و پوشاك به حداقل اکتفا می کرد. زهد یعنی این.

ماکس وبر که تحلیل کننده ی اقتصاد سرمایه داری است می گوید : آنچه موجب شکل گیری انباشت

سرمایه در نظام سرمایه داری شد، وجود انسان های پرکار و قانع بود. هرچه در آوردند، انباشتند و به حداقل اکتفا کردند و این سرمایه ی عظیم موتور تحرك اقتصادی آنها شد. البته وجهی از این سخن را که روحیه ی حرص است ما نمی پذیریم.

زهد موجب پیدایش اقتصاد سرمایه داری شد. اگر امروزه ژاپن را با کشور خودمان مقایسه کنیم، می بینیم که سرمایه دار ژاپنی در یك آپارتمان کوچك، ولی سرمایه دار ایرانی در یك ویلا در بهترین نقاط شهر زندگی می کند. روزی یك سرمایه دار ایرانی، یك سرمایه دار ژاپنی را مهمان کرده بود و آن را به کاخ خود برده بود. وقتی این ژاپنی به وطن خود برگشته بود، برای او نوشته بود که سپاس گزارم از این که از من در یك کاخ پذیرایی نمودی؛ ولی خانه ی من هفتاد و پنج متری است. وقتی این ایرانی، به ژاپن رفت. آن سرمایه دار ژاپنی در هتل از او پذیرایی کرد و گفت : خانه ی من جای مهمان ندارد. حال آن که آنها تولید کنندگان وسایلی هستند که بسیاری از خانواده های مرفه ما، چند تا چندتا از آنها استفاده می کنند؛ ولی خود آنها در خانه های خودشان، به کم ترین این وسایل اکتفا می کنند.

یك سرمایه دار ایرانی با یك سرمایه دار انگلیسی رابطه داشت. وقتی که سرمایه دار انگلیسی به ایران آمد، سرمایه دار ایرانی با ماشین و با رانندگی خودش او را برای تفریح به شمال و اصفهان و شیراز برد؛ وقتی تاجر ایرانی به انگلیس رفت و وارد دفتر کار او شد، زنگ زد، سرمایه دار از کارگاه با لباس کار بیرون آمد و گفت خیلی خوش آمدید، ببخشید، من کار دارم؛ شما یك قهوه بخورید و این هم سویچ ماشین؛ بروید در شهر بگردید.

بنابراین، آنچه که سرمایه را می سازد. در رفاه زندگی کردن نیست، بلکه کم تر خرج کردن و بیش تر پس انداز کردن و پس انداز را به کار انداختن است. این روش با مفهوم قناعت و زهد بیش تر سازگاری دارد. پس این مفاهیم، موتور محرك اقتصاد است، نه راکد کننده ی اقتصاد.

ما باید واقعاً باور کنیم که تنها راه حل مشکلات ما، تمسك به اسلام و قوانین اسلامی است. در حال حاضر، تحلیل های اقتصادی ای که در دنیا مطرح است، سبقت گرفتن ژاپن از کشورهای غربی است. روی این موضوع دقیقاً کار کرده اند که چه چیزی باعث شد که ژاپن، در رشد و تولید و اقتصاد، پیش رفت قابل توجهی کند. کشورهای غربی هدف از اقتصاد را بر آوردن نیازهای مادی می دانند و در تحلیل های اقتصادی خود می گویند : فرضاً اگر این آقا یا خانم وارد فعالیت های اقتصادی شود، هفتاد یا شصت سال عمر می کند، مثلا از بیست سالگی وارد کار شده و سی سال کار می کند، تا بعد از پنجاه سال راحت بتواند زندگی کند؛ اما وقتی به ژاپن رفتند مشاهده نمودند که ژاپنی ها انگیزه را از این فراتر برده و علاوه بر رفاه شخصی، به مسئله ی ملیت دامن زده اند. الان ژاپنی ها و غربی ها، بر روی انگیزه ی تولید در بین مسلمانان مطالعه نموده و یافته اند که مسلمانان علاوه بر مادیات ـ به عنوان انگیزه ی میانی، نه نهایی ـ مطلب بزرگ تر و بالاتری را مدنظر دارند و آن قرب الهی و رفع نیاز مسلمانان جهان، بلکه رفع نیازهای بشر است؛ یعنی اگر یك مسلمان برای رفع نیاز شخصی خود تلاش کند، رفع نیاز بقیه ی مسلمان ها، به عنوان تقرب به خدا، از نظر او امر مطلوبی است؛ بلکه بالاتر از این، برای رفع فقر از صحنه ی بین المللی تلاش می نمایند.

پي نوشت ها :

[۱]. سوره ی زلزال.

[۲]. سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

[۳]. سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

[٤]. ر.ك : كافی، ج۵، ص۲۳.

[۵]. همان.

[٦]. آنچه قصد شده بود واقع نشد و آنچه واقع شد قصد نشده بود.

[۷]. این نظر قلیلی از فقهاست و اکثر آنان معتقدند که چنانچه مقدار اضافه در قرض شرط شود ربا و حرام است.

[۸]. آیت اللّه شبیری زنجانی و آیت اللّه وحید خراسانی، توضیح المسائل.

[۹]. سیری در نهج البلاغه، ص۲٤۷ـ۲۵۰.

[۱۰]. وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۳۷، باب استحباب العمل بالید.

[۱۱]. کافی، ج۵، ص۷۵.

دین و اقتصاد

اسلام و توسعه

تعاریف غرب در مورد توسعه، و اشکالات آن را بیان نمایید؟ آیا در اسلام تعریف جامعی در مورد توسعه وجود دارد؟ اکلمه ی توسعه در زبان فارسی معادل development است. این واژه در زبان انگلیسی به معنای رشد کمیّ و افزایش مقدار است ؛ به تعبیری، رشد بادکنکی و افزایش کمیت و مقدار تولیدات و کالاها و خدمات و آنچه که موجب افزایش رفاه مادی بشر می شود ؛ به عبارت دیگر، توسعه در آغاز جلوه ی کمی داشته، ولی پس از گذشت حدود نیم قرن از مطرح شدن موضوع توسعه، خصوصاً دیدگاه های دو دهه ی اخیر، با توجه به بعضی حوایج بشر، توسعه را به صورت کیفی و انسان گرا لحاظ نموده اند.

در آغاز که توسعه مطرح شد، هر کشوری را که درآمد سرانه اش بالا بود، توسعه یافته می شمردند ؛ البته در آمد سرانه ی بالایی که هم چنان فزاینده بود، چون رشد و توسعه تفاوت دارند ؛ رشد به معنای افزایش درآمد سرانه به صورت صرفاً کمی است ولی توسعه به این معناست که فزاینده بودن درآمد سرانه ی یك کشور با تحولی در زیرساخت های اقتصادی همراه است ؛ به طوری که این فزاینده بودن در آمد سرانه، حالت مستمر پیدا می کند.

به هر حال، در آغاز وجه مادی توسعه مدنظر بود ؛ ولی در دو دهه ی اخیر به این نتیجه رسیدند که گاهی روی کرد یك جامعه به توسعه، دارای آثار و نتایج زیانبار اجتماعی، روانی و سیاسی خواهد بود ؛ بنابراین، از جهت انسانی نیز به توسعه توجه شده است. و حتی توسعه ای مورد قبول قرار می گیرد که علاوه بر افزایش درآمد سرانه و تحول در زیرساخت ها، با انسانی تر شدن زندگی، و تعمیم توزیع بهتر درآمد جامعه و گسترش رفاه فراگیر همراه باشد.

اگر بخواهیم با استفاده از منابع معرفت دینی در مورد توسعه نظر بدهیم، مناسب ترین واژه در این زمینه واژه ی عمران است که در قرآن و روایات نیز آمده است و آن را به عنوان یکی از اهداف خلقت

انسان بر روی زمین معرفی کرده اند. خداوند در قرآن مجید از قول یکی از انبیا به قومش می فرماید :

(هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ) ؛ [۱]

در این جا استعمار به آن معنای زشتی که در اثر کارکرد غرب پیدا کرده، نیست ؛ بلکه کشانیدن به عمران و آبادانی است. همان گونه که در زبان فارسی به آبادی شهرها و در زبان عربی به عمران البلاد تعبیر می کنیم. ابن خلدون، مفسر تاریخ، از آن به «علم العمران» تعبیر می کند و می توان آن را به جای کلمه ی توسعه به کار برد و اعتقاد داشت که در آن علاوه بر معنای کمی جهات کیفی نیز نهفته است. خداوند انسان را در روی زمین آفرید تا زمین را آباد کند و آباد کردن زمین هم حدی ندارد ؛ بلکه می توان آباد و آبادتر شود. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرماید :

فأهبطه بعد التّوبه ليعمر أرضه بنسله ؛ خداوند آدم را بر روی زمین فرود آورد تا زمین خدا را با نسل خودش آباد کند.

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ای به مالك اشتر، یکی از وظایف والی را عمران بلاد و آبادانی شهرها معرفی نموده اند. این معنا می تواند واژه ی مناسبی به جای توسعه باشد. مفهوم عمران يك مفهوم چند بعدی است، يك بُعد آن، بُعد مادی است ؛ یعنی افزایش امکانات مادی زندگی، توسعه ی کشاورزی، دام داری، صنعت و گسترش بهره برداری از زمین به عنوان مسکن و گسترش تجارت، که این ها را به عنوان بُعد مادی توسعه می گیریم. در مجموعه ای از روایات اهل بیت (علیهم السلام) کلمه ی عمران با استفاده از مبانی و مسائل دیگری تحقق پیدا می کند ؛ یعنی عمران علاوه بر بُعد مادی، نتیجه ی يك حرکت اخلاقی، عاطفی و اجتماعی است.

(صلة الرحم تعمر الديار و تزيد فی الاعمار [۲]) ؛

از این روایت استفاده می شود که حرکت اخلاقی و عاطفی، باعث فزونی عمر و آبادانی جامعه می شود ؛ نیز در اسلام، عمران يك پدیده ی صرفاً مادی و يك بعدی نیست. در روایت دیگری از عبدالله بن عباس نقل شده است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)از خداوند نقل می کنند :

(بالقائم منكم أعمر أرضی بتسبيحی و تقديسی و تهليلی) [۳] ؛ به وسیله ی امام زمان (عج) من زمین را آباد می کنم.

در این جا وجه دیگری از عمران، یعنی جلوه ی معنوی عمران و ازدیاد امکانات مادی در اثر روی کرد معنوی نشان داده می شود. خداوند در قرآن می فرماید :

(وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكات مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا.) [٤]

این بیان کننده ی تأثیر يك بعد معنوی رفتار مردم است و نتیجه ی چنین رفتاری، يك حاصل مادی است ؛ یعنی اگر ایمان داشته باشند، خداوند برکات مادی را بر آنها نازل می کند ؛ بنابراین عمران، يك حقیقت چند بعدی پیدا می کند. غربی ها در تعریف توسعه، کم کم به این معنا نزدیك می شوند ؛ چون سخن از توسعه ی انسانی و امنیت خاطر و آرامش و رفع اضطراب دارند.

ما چگونه می توانیم این مسائل را به تحقق برسانیم؟ با افزایش شکوه مادی، اضطراب از بین نمی رود ؛ بلکه باید با روی کرد معنوی، عاطفی و اخلاقی همراه باشد، تا اضطراب از بین برود. دو بعد وجود انسان (بعد مادی و بعد معنوی) با هم حرکت رو به رشد داشته اند تا توسعه ی مدنظر اسلام تحقق پیدا

کند. اگر ما بتوانیم عمران را به عنوان یك پدیده ی چند بعدی تعریف کنیم، تعریف توسعه از دیدگاه اسلام را بیان کرده ایم ؛ در حالی که توسعه ی غربی یك توسعه ی تك بعدی است. هرچند در حال چند بعدی شدن هستند ؛ اما آن چند بعد اسلام، در آن لحاظ نشده است.

یکی از ملاك هایی که برای توسعه یافتگی یك جامعه در نظر می گیرند، میزان اشتغال بانوان است ؛ در حالی که می بینیم شغل هایی مورد محاسبه ی آماری قرار گرفته اند که شایسته ی بانوان نیست. آیا صرف بالا بودن تعداد شاغلین زن می تواند ملاك توسعه باشد؟ در غرب، در درآمد ملی، شغل زنان مورد توجه قرار می گیرد ؛ یعنی درآمد ملی آنها همراه با سایرین، درآمد ملی را تشکیل می دهد ؛ و احیاناً خانم ها به مشاغلی اشتغال پیدا می کنند که با روح، فیزیولوژی و ساختار حیاتی آنها متناسب نیست.

طبعاً از نظر اسلام، اشتغال خانم ها به این گونه امور معنا ندارد ؛ اما توصیه دارد به مشاغلی بپردازند که با روح، خلقت و قدرت آنها سازگار و متناسب باشد. در جامعه ی اسلامی، ارزش کار خانم ها در خانه کم تر از ارزش کار آنها در بیرون از خانه نیست و لزوماً اجباری در کار کردن بیرون از خانه ندارند. در نظریه ی جدید دهه ی اخیر، اندیشمندان و متفکران غربی به این نتیجه رسیده اند که بازگشت خانم ها به خانه و تربیت فرزندان، فایده ی بیش تری دارد. در خانواده ای که خانم خانواده در بیرون مشغول کار است ناگزیر باید هزینه های مادّی اضافی را متحمل شود ؛ مثلاً چون خانم فرصت کافی برای درست کردن غذا ندارد، باید غذای آماده از بیرون بخرند. از همه مهم تر، تربیت فرزندان است. آثار روانی تربیت فرزند، به مراقبت مستقیم مادر بستگی دارد ؛ در غیر این صورت، فرزند مشکلات روانی سنگینی را متحمل می شود ؛ به عبارت دیگر، زیان های روانی ای که فرزند از این طریق متحمل می شود، بسیار زیاد است و نیز موجب پیدایش ضایعات اجتماعی و استرس هایی در مادر و فرزند، در حین جدا شدن از هم دیگر می شود. جوامع غربی با تشویق و کشانیدن خانم ها به مشاغلی که نیازی به شرکت آنان ندارد متحمل این هزینه های اجتماعی می شوند. اگر از بعد مادّی نیز در نظر بگیریم، حاصل کار یك خانم در داخل خانه با حاصل مادّی یك مرد در خارج از خانه، اگر برابر یا بیش تر نباشد، کم تر نخواهد بود و گاهی ارزش یك خانم در خانه بیش از آن چیزی است که در خارج از خانه از طریق اشتغال، کسب درآمد می کند ؛ به علاوه، ضایعات روحی و اجتماعی که بر این کار مترتب می شود، بسیار زیادتر است. ما مخالف نیستیم که خانم ها با مشاغل متناسب با خودشان، حتّی در خارج از خانه مشغول به کار باشند. ما در مدارس دخترانه، در تشخیص و درمان بیماری خانم ها، پرستاری از بانوان و بسیاری از مشاغل دیگر نیاز به حضور خانم ها داریم، و حتی اولویت این است که از خانم ها استفاده شود ؛ تا از آثار اخلاقی و اجتماعی نامناسب جلوگیری گردد. البته این باعث نمی شود که به تربیت فرزند و خانه نپردازد ؛ بلکه اولویت با خانه و تربیت فرزند است ؛ هم چنین این ها مانع توسعه نیست و حتی می توان در چنین مواردی اقدام ناشایسته ی اخلاقی را ضد توسعه دانست. می توان کار خانم ها را از نظر مادی ارزش یابی و در درآمد سرانه محاسبه نمود ؛ بنابراین، چون چنین کاری میسر است ؛ لذا لزومی ندارد که آنهارا در مشاغل خارج از خانه به کار بگیریم تا در درآمد سرانه منظور نماییم، یا درآمد ملی را بالا نشان دهیم.

غرب نیز، کم و بیش به این نتیجه رسیده است که اشتغال خانم ها به مشاغلی که متناسب با روحیه ی آنها نیست، موجب ضایعات زیادی می شود و لذا نظریاتی مبنی بر بازگشت خانم ها به خانه و تربیت فرزند داده شده است.

نظر اسلام درباره ی کار و تلاش چیست؟ آیا محدودیتی برای آن قایل اند؟ در مورد کار و فعالیت اقتصادی بهتر است موضوع دنیاطلبی و تعارض آن با مبانی دینی ما و سازگاری آن با توسعه را جداگانه بحث کنیم. کار به عنوان یك عنصر مورد نیاز در توسعه قابل توجه است. اصولاً کار، اعم از کار جسمی و فکری، برای دست یافتن به توسعه ضروری است. اسلام مشوّق کار است. این مسئله را می توان در

روایات سیره ی معصومین (علیهم السلام)مشاهده نمود ؛ به عنوان مثال، وقتی در کتاب های تاریخی و روایی، رفتار علی (علیه السلام) را بررسی می نماییم، از ایشان به عنوان یك عنصر پرکار و فعال در عرصه ی اقتصاد یاد می شود. هم چنان که نقل است :

(أَنَّ أَمِیرَالمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوك مِنْ کَدِّیَدِهِ) ؛ [۵]امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با دست رنج خود، هزار برده خرید و آزاد کرد.

و نیز نقل است که شخصی هنگام صبح حضرت را در حالی که باری بر روی دوش داشت مشاهده نمود. عرض کرد : چه چیزی حمل می کنید؟ فرمود : (مِائَةُ أَلْفِ عَذْق إِنْ شَاءَ اللهُ) ؛ [٦] صدهزار نخل ؛ یعنی حضرت (علیه السلام) هسته های خرما را برای کاشتن حمل می کردند. در روایت دارد که تمام هسته هایی که حضرت کاشتند، بارور شد. از این نوع کارها و کوشش ها از آن حضرت فراوان نقل شده است. از شخصی نقل است که یك روز صبح زود حضرت علی (علیه السلام) وارد ملك خودشان شدند که من نگهبان آن بودم ؛ حضرت (علیه السلام) کلنگ را برداشت و مشغول به حفر چاهی شد تا جایی که من فقط صدای نفس حضرت را می شنیدم، لحظه ای بیرون آمدند و رفع خستگی نمودند، سپس ادامه دادند تا آن که آب مانند گردن شتر، از چاه بیرون زد ؛ حضرت فرمودند : قلم و کاغذ بیاور، و نوشتند : این را در راه خدا برای فقرا وقف نمودم. روحیه ی کار و تلاش و رنج و زحمت در همه ی ائمه (علیهم السلام)بوده است. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که شما چگونه در باغ خودتان کار می کنید؟ حضرت فرمود : (قد عَمِلَ بِالْیَدِ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ مِنْ أَبِی) ؛ [۷] سؤال شد که مَن هُو؟ فرمود : بهتر از من، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) هستند. جالب این که در این نسخه بدل بِالْیَدِ، بِالْبیل هم نوشته شده است ؛ یعنی حضرت با بیل کار می کردند و کسی که بهتر از اوست هم با بیل کار می کرده است. حضرت توسط بعضی از شیعیان به اصحاب خود سلام می رساندند و به آنها سفارش می کردند که صبح زود دنبال کار بروند.

(فان آباءنا کانوا یطلبونها و یرکضون فیها) ؛ [۸]

آنها معاش خودشان را طلب می کردند و برای به دست آوردن آن می دویدند.

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید :

(اِنّی أَجِدُنِی أَمقُتُ الرَّجُلَ یَتَعَذَّرُ عَلَیهِ المَکاسِبُ ا فَیَسْتُلقِی عَلی قَفَاهُ وَ یقُولُ اللّهُمّ ارْزُقْنِی وَ یَدَعُ أنْ یَنتَشِرَ فِی الأَرْضِ وَ یَلتَمِسَ مِن فَضلِ اللّهِ وَ الذَّرَّةُ تَخرُجُ مِنْ جُحرها تَلتَمِسُ رِزقَهَا.) [۹] ؛

من ناراحت هستم که مردی راه های کسب در آمد را بر روی خودش بسته و در خانه ی خودش خوابیده و دهانش را باز کرده و از خداوند روزی می خواهد ؛ و از سعی و تلاش در زمین و کسب روزی، خودداری می کند ؛ در صورتی که کوچك ترین حیوانات (مورچه) از لانه ی خود به قصد به دست آوردن روزی حرکت می کنند.

ما روایات زیادی داریم که امر به کار کردن نموده، و هیچ یك از آنها کار را محدود به تأمین معاش نکرده اند. کسانی که می گویند باید صرفاً برای حداقل معاش کار کرد، این ها از سیره ی ائمه دور هستند. در کتاب و سنت نیز وجود دارد که کار، مطلوب ذاتی و آثار و نتایجی دارد. شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، حضرت فرمودند : چه می کنی؟ او گفت : کاری ندارم. حضرت فرمود : چطور؟ گفت : آن قدر ثروت دارم که تا آخر عمرم بخورم. حضرت سه بار فرمودند : (هذا من عمل الشیطان). در برخی روایات داریم که بعد فرمودند : (ترك التجارة یذهب بالعقل). در این جا تجارت به معنای کسب و کار است. [۱۰] ترك کار عقل را از بین می برد. نیز فرمودند : (التجارة تزید فی العقل) [۱۱] کار و تجارت و کسب، عقل را رشد می دهد و آثار آن مشهود است که انسان اگر کاربکند، عقل فعال است و

اگر عقل فعال باشد رکود ندارد. این ها همه نشان دهنده ی تشویق اسلام به کار و کوشش است. کار و کوشش را به تأمین معاش محدود نکرده اند، بلکه گاهی گفته شده، کار کنید هر چند که از حاصل کار شما دیگران بهره ببرند ؛ ولی معنایش این نیست که انسان تمام وقت خود را به کار و کوشش اختصاص دهد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

مقدار کار و کوشش اقتصادی شما، باید بالاتر از کسی باشد که فرصت های خود را از دست می دهد و کم تر از کار کسی باشد که حریص است ؛ یعنی حد متوسط بین افراط و تفریط را برای کار برگزینید ؛

هم چنین در روایات دارد :

(و اجملوا فی طلب الرزق) ؛ در طلب روزی، از زیبایی حرکت غفلت نورزید.

انسان باید در کنار کار و کسب، تهذیب نفس نماید، به زن و بچه ی خود توجه کند و با خانواده و فامیل رفت و آمد داشته باشد.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید :

اوقات خود را به چهار بخش تقسیم کنید : وقتی را به عبادت، وقتی را به استراحت، وقتی را به کارها و وقتی را به لذت حلال اختصاص دهید. [۱۲]

بنابراین، نباید تمام وقت یك انسان به کار و کوشش اختصاص یابد ؛ بلکه باید حدّ میانه را برگزیند. جالب این که توسعه ی اقتصادی در غرب نیز، این گونه تفسیر نشده که تمام وقت یك انسان به کار اختصاص پیدا کند ؛ خصوصاً با رویکرد انسانی توسعه، طبعاً باید در کنار کار و تلاش، فرصت استراحت، عبادت، خودسازی و افزایش آگاهی و رسیدن به خانواده و سایر لذت های حلال را نیز داشته باشد.

حدود دو دهه ی اخیر، برخی از تحصیل کرده های غربی و یا متفکرانی که تحت تأثیر آنها قرار گرفته بودند، عنوان کردند که عبادت موجب کاهش کار و کوشش و طبعاً منجر به عدم توسعه می شود ؛ در حالی که در کشورهای توسعه یافته قایل اند که درکنار چند ساعت کار، چند ساعت استراحت نیز لازم است ؛ لذا در برخی کشورها در روز هشت ساعت و در بعضی دیگر شش ساعت کار انجام می دهند.

با توجه به سفارش اسلام به وقف، لطفاً رابطه ی وقف را با توسعه بیان فرمایید. وقف، بخشی از امکانات شخصی است که از قلمرو مالکیت شخصی خارج می شود و به نفع عمومی انتقال پیدا می کند. وقف، یك نوع سرمایه گذاری عمومی است و نتیجه ی آن با توسعه سازگار است. آن چه که در توسعه باید به آن توجه شود کار و تلاش عنصر نیروی انسانی است ؛ لکن همه ی حاصل کار و کوشش او به خودش اختصاص پیدا نمی کند ؛ بلکه بخشی از آن به جامعه اختصاص می یابد.

از اوقاف عمومی، عامه ی مردم، خصوصاً نیازمندان، بهره می گیرند ؛ علاوه بر منافعی که با کار، به دست نیازمندان می رسد، آنان می توانند با بهره بردن از اوقاف هم زندگی بهتری داشته باشند.

پس وقف، ضد توسعه نیست. اگر به اوقاف توجه شود، زمینه ای است برای توسعه ؛ چرا که یکی از پیش نیازهای توسعه، سرمایه گذاریِ بیش تر است و هر چه سرمایه بیش تر بعد فردی پیدا کند، با توسعه ناسازگارتر است. بنابر تعریف وقف، بخشی از ثروت های خصوصی مردم تبدیل به ثروت های جامعه می شود. طبعاً وقتی ثروت عمومی جامعه افزایش یابد و از اوقاف استفاده ی درست شود، حاصل آن رشد بیش تر و رفاه افزون تر خواهد بود.

رابطه ی زهد با توسعه چگونه است؟ اگر زهد را به معنای مصرف کم تر بگیریم، آیا نتیجه ی آن، تولید کم تر و رکود نیست؟ زهد پیش ازاین که یك مفهوم اقتصادی باشد، یك مفهوم عرفانی است. زهد به معنای بی رغبتی به مال دنیا و به تعبیر دقیق تر، به معنای اسیر مال نشدن و دل نبستن به مال و سایر مظاهر دنیاست. این غیر از زهد به معنای کم مصرف کردن است ؛ چون ممکن است شخصی دارای سرمایه و ثروت انباشته ای باشد، اما دل به آن نبندد. به این معنا او زاهد است ؛ البته چنین زهدی درشرایط خاصی خود رانشان می دهد ؛ مثلاً اگر لازم شد کسی به جهاد برود این جا مشخص می شود که آیا تعلق خاطر به مال و زندگی، مانع رفتن او به جهاد می شود یا نه ؛ یا در جایی بخواهد حرف حقی بزند که به موجب آن بخشی از ثروت یا مقام خود را از دست می دهد، این جا اگر حرف حق را زد انسان زاهد و آزاده ای خواهد بود. این زهد به معنای دست یافتن به درجات بالای کمال است و طبعاً انسان برای رسیدن به این مقام باید خود را تمرین دهد و نباید برای تمرین دادن به هر مقدار که می تواند خود را به نعمت های دنیوی متنعم کند، بلکه باید نفس خود را مهار کند. وقتی از حضرت علی (علیه السلام) سؤال شد که شما با این مقام و جلال و مال، چرا چنین پیراهنی پوشیده اید؟ حضرت فرمودند : (هذه نفسی اُرَوِّضُها بالتقوی)، این نفس من است که من آن را به تقوی تمرین می دهم ؛ یعنی با این کار، خودم را تربیت می کنم. انسان نیاز به تربیت خود دارد و دست یافتن به مقام زاهدان، نیازمند به چنین تمرینی است. این تمرین، مستلزم این است که انسان داوطلبانه پاره ای از محرومیت ها را بپذیرد. طبعاً چنین مسئله ای به عنوان یك مسئله ی عرفانی و اخلاقی مورد توجه است. مکلّف به این تکلیف، انسان کمال خواهی است که باید خودش را در چارچوب شرع ریاضت دهد، تا به زهد عملی برسد ؛ علاوه بر این، این زهد عملی، در شرایط دیگری نیز لازم است ؛ مثلاً در جامعه ای که اکثر افراد آن فقیرند، مؤمن ثروتمند نمی تواند بدون دغدغه ی خاطر، به تنعّم ناشی از ثروت خود مشغول شود و چشم از وضع مردم فقیر فرو بندد و لذا یك مسئله ی اخلاقی او را وادار می کند تا بخشی از نعمت خود را بین دیگران توزیع و تا حدی خودش را محروم کند.

هم چنین وقتی انسان در یك مقام حکومتی و اداره ی عمومی قرار گیرد، لازم است که خودش را از پاره ای نعمت ها و لذت ها محروم کند ؛ چون مورد توجه عامه ی مردم، به خصوص فقرا و محرومین قرار دارد ؛ و اگر او در نعمت به سر برد، دیگران در حسرت به سر خواهند برد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وقتی از جانب علاء بن زیاد حارثی دعوت شدند که خانه ی او را با قدوم خودشان متبرك کنند و سر سفره ی او نشستند، او پرسید نظرتان نسبت به این خانه چیست؟ حضرت فرمودند : تو در آخرت به این خانه بیش تر احتیاج داری ؛ مگر این که در این خانه از فقرا دست گیری و اطعام کنی. او که لطفی از علی (علیه السلام) مشاهده کرد، عرض کرد : برادرم عاصم بن زیاد، خانه را ترك و زندگی را رها کرده، سربه بیابان گذاشته، لباس پشمینه پوشیده و از خورد و خوراك به اندکی بسنده کرده است. حضرت فرمود : خبر کنید بیاید. او را به محضر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آوردند. حضرت با عتاب به او گفت : (یا عُدَیّ نفسه) (عُدَیّ تصغیر عَدوّ است) ؛ ای دشمن حقیر خود! آیا تو تصوّر می کنی خداوند این نعمت ها را آفریده و نخواسته تو از آنها بهره بگیری؟ (أمَا رَحِمتَ أهلَكَ وَ وُلدَكَ)آیا به خانواده و فرزندانت رحم نمی کنی؟ چرا زندگی ات را رها کرده ای؟ او عرض کرد : یا امیرالمؤمنین! شما مرا نهی می کنی ؛ در حالی که (أنتَ فِی خُشُونةِ مَلبَسِكَ وَ جُشُوبَةِ مَأكَلِكَ) ؛ خودت با لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر می بری! حضرت فرمودند : (وَیحَكَ اِنّی لَستُ كَأنتَ) ؛ وای بر تو! من مثل تو نیستم. (اِنَّ اللهَ تَعَالَی فَرَضَ عَلَی أئِمَّةِ الحَقِّ العَدلِ أن یُقَدِّرُوا أنفُسَهُم بِضَعَفَةِ النّاسِ كَیلا یَتَبَیَّغَ بالفَقیرِ فَقرُهُ) [۱۳] ؛ من امیرالمؤمنین هستم. خداوند از ائمه ی حق و عدل عهد گرفته است که بر خود سخت گیرند و هم چون فقرا و طبقه ی ضعیف مردم باشند ؛ یعنی این زهد مال تو نیست، بلکه مخصوص رهبران است ؛ البته برای رسیدن به مقامات والای انسانی و عرفانی، این زهد لازم است، ولی نه همیشه و همه جا.

در اسلام اصل بر استفاده از نعمت ها و لذت هاست و در این مورد آیات فراوانی داریم.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَكُمْ) ؛ [١٤]

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْم يَعْلَمُونَ) ؛ [١٥]

چنین آیاتی، نشان دهنده ی این است که خداوند مؤمنین را به بهره گیری از نعمت ها تشویق می کند ؛ هم چنین در روایات است که امام صادق (علیه السلام) گندم مورد نیاز سالانه ی خانواده را، به هنگام به دست آمدن محصول می خریدند و انبار می کردند و می فرمودند :

(النّفسُ اِذا اَحرَزَت قُوتَها اِسْتَقَرَّتْ) ؛ وقتی که انسان قُوت و معاش خود را به دست می آورد، دلش آرامش پیدا می کند.

در سالی که قحطی شد، آن حضرت به غلام خود فرمودند : چه مقدار طعام (گندم) داریم؟ عرض کرد : ما شاء الله، این قدر داریم که تا آخر سال بخوریم، و حال آن که در شهر قحطی شده بود. حضرت فرمود : همه ی آن را در بازار بفروش. آن غلام بسیار تعجب کرد. عرض کرد : چنین گندمی در بازار یافت نمی شود ؛ گندم از نوع مرغوب است. حضرت فرمودند : همین که گفتم ؛ ببر در بازار بفروش و با مردم، روزانه خرید کن، خوراك ما را نصفی گندم و نصفی جو قرار بده و این ها را با هم مخلوط کن.

(فإنّا نكرَهُ أن نأكل جيّداً ويأكُلَ النّاسُ رَدِيّاً) ؛ [١٦] ما دوست نمی داریم که ما گندم خوب و مردم گندم پست بخورند.

و در جایی دیگر فرمودند :

(انّی لَمِن أكثَرِ أهلِ المدينةِ مَالاً... .) ؛ [١٧]من یکی از ثروتمندترین اهل شهر هستم...

لباسی که حضرت (علیه السلام) می پوشیدند، مثل لباس عامه ی مردم نبود. وقتی که سفیان ثوری حضرت را در حال طواف مشاهده کرد، چنین توصیف نمود : (كان عليه ثياباً رقاقاً، بياضاً) ؛ جامه ای بر تن حضرت بود، نازك و سفید. من اعتراض کردم که یابن رسول الله! جد شما چنین لباسی نمی پوشید. حضرت فرمود : عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از نظر فقر و فاقه ی عمومی، با عصر ما از نظر ثروت عمومی قابل تطبیق نیست. آن عصر، عصر فقر بود، ولی این عصر، عصر رفاه است. من مطابق با وضع زمان و مطابق با انتظارات مردم لباس پوشیدم. سپس حضرت لباس زیرشان را نشان دادند که برای ریاضت خشن، و لباس رو برای چشم مردم نرم بود ؛ در حالی که لباس روی سفیان زاهدنما، جهت فریب مردم، خشن، ولی لباس زیرش نرم و مناسب با بدن بود.

پس ائمه (علیهم السلام) به عنوان زهد، از تنعّم چشم نپوشیده اند. گرچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مظهر زهد به معنای معنوی وعرفانی و عملی بود، آن هم در شرایطی که یا اکثر مردم در فقر می زیسته اند و یا خواص از بیت المال مسلمین سوء استفاده می کردند ولی بنابر مقتضیاتِ زمان و وضع زندگی هر عصری ائمه از نعمت ها استفاده می نمودند ؛ چنان که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

(فأمّا اِذا أقبَلَتِ الدّنيا فَأَحَقُّ أَهلِهَا بِهَا أبرارُها لا فُجّارُها و مؤمنُوها لا مُنافقُوها و مُسلموها لا كفّارُها) ؛ [١٨] اگر دنیا اقبال کرد، کسانی که سزاوارترند، مؤمنین و خوبان و مسلمین اند، نه کفار و فاسقین و منافقین.

هم چنین قرآن کریم می فرماید :

(كُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً) ؛ [۱۹] هر يك از اين دو گروه (مؤمنان و كافران) از عطای خداوند كمك و بهره می دهيم، و عطای پروردگارت، هرگز از كسی منع نشده است.

به نظر ما، هميشه زهد به معنای كم تر مصرف كردن نيست. شهيد مطهری (ره) درباره ی زهد می فرمايد :

«زهد برداشت كم، همراه با كار بيش تر برای نفع مردم است ؛ يعنی در واقع زهد به معنای كم كاری نيست، بلكه به معنای كم تر بودن مؤونه و هزينه و در عين حال، فراوان تر بودن معونه و كمك انسان به جامعه است. آن چه كه با توسعه ناسازگاری دارد، كم كار كردن است». [۲۰]

ماكس وبر در مورد توسعه ی سرمايه داری می گويد :

آن خصيصه ای كه باعث انباشته شدن سرمايه و توسعه ی اقتصادی در آن عصر شد، روحيه ی زهد بود ؛ يعنی كارفرمايان و سرمايه داران بسيار كار می كردند و بخش كوچكی از محصول كارشان را مصرف، و بقيه را پس انداز و سرمايه گذاری می كردند. سرمايه دار زندگی مرفّه و اشرافی ندارد. اصلاً روحيه ی اشراف فئودالی با روحيه ی بورژوای سرمايه دار، در دو نقطه ی مقابل قرار دارد ؛ چون اشراف فئودال، كم كار و تجملاتی اند ولی سرمايه داران صنعتی پركارند و زندگی ساده دارند. امروز در ژاپن زندگی صاحبان بزرگ ترين كارخانجات، ساده، ولی ثروت آنها بسيار بزرگ است ؛ بنابراين، زهد با توسعه ناسازگاری ندارد، بلكه پيش نياز توسعه است. پس برای رسيدن به توسعه بايد كم تر مصرف و بيش تر پس انداز كرد تا سرمايه گذاری صورت گيرد ؛ زيرا سرمايه گذاری موتور توسعه است.

اسلام متناسب با شرايط، هم تشويق به مصرف ـ آن جايی كه وضعيت اقتصاد عمومی خوب است ـ و هم تشويق به زهد عملی (مصرف كم تر) می كند ـ آن جايی كه وضعيت اقتصادی عمومی نابهنجار است ـ چنين زهدی لازمه ی توسعه است، نه مخالف آن ؛ بلی، اگر زهد به معنای كم كار كردن و يا كار نكردن باشد، با توسعه سازگار نيست.

توسعه يك وسيله است يا هدف؟ در تفكر دينی ما، دنيا هدف و مكان هميشگی انسان نمی باشد. بلكه الدنيا قنطرة الاخرة ؛ دنيا پلی است برای دست يافتن به آخرت. تنعم انسان

در دنيا، به عنوان رفع نياز، برای رسيدن به كمال (تقرب به سوی خداوند) و ارتقا در مراتب انسانی است ؛ بنابراين، توسعه هدف نيست، بلكه تأمين كننده ی وسايل برای زندگی بهتر است.

آيا بين ارزش های اخلاقی و توسعه ی همراه با تكنولوژی پيش رفته و مدرن لزوماً ناسازگاری وجود دارد؟ اگر توسعه با روی كرد مادّی صرف باشد و انسان نسبت به آن، حالت انقياد و تسليم داشته باشد، طَبعاً بين توسعه و مسائل اخلاقی ناسازگاری وجود خواهد داشت. بعضی قايل اند كه توسعه دارای لوازمی است كه از جمله ی آنها رها كردن اخلاق است. در ديدگاه تفكر اقتصادی ليبرال، اخلاق با توسعه سازگاری ندارد ؛ به عبارت ديگر می گويند : اگر مسائل اخلاقی دنبال شود، مثلاً حرص، طمع، فزون طلبی و... بد و نيز ترحم، قناعت، زهد و... خوب تلقی شود، منجر به عدم توسعه خواهد شد.

ما معتقديم توسعه ی با روی كرد تاريخی، كه صرفاً توسعه ی مادی باشد، با اخلاقيات نمی سازد ؛ اما توسعه با روی كرد اسلام و حتی با روی كردی انسانی، كه در دو دهه ی اخير، متفكران توسعه ی اقتصادی به آن روی آورده اند، با اخلاقيات سازگاری دارد.

ما در روايات به واژه هايی هم چون توكّل، رزق مقسوم، قضا و قدر برخورد می كنيم كه طبعاً اعتقاد به

این ها در مسائل اقتصادی ما مؤثر است و بنابر بعضی از تفاسیری که از این الفاظ می شود، با توسعه ناسازگاری دارد. لطفاً توضیح دهید که معنای صحیح واژه های توکل، رزق مقسوم و قضا و قدر چیست و با توسعه چه رابطه ای دارد؟ روشن است که توکل، به معنای کنار گذاشتن مسئولیت و تعهد، و آن را به عهده ی خداوند گذاشتن نیست، بلکه به این معناست که انسان در هر زمینه ای با مسئولیت خودش عمل کند و در عین حال به خداوند توکّل نماید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به مردی که با توکل به خداوند شتر خود رها کرده بود فرمودند : با توکل زانوی شتر را مهار کن!

اعقل وَ تَوکّل ؛ [۲۱] عقال بکن و بعد توکّل کن.

در فرهنگ اسلامی توکل به معنای دست روی دست گذاشتن و بی تحرك ماندن و کار را از خدا خواستن نیست ؛ بلکه انجام کار باید با تدبیر و کوشش تمام صورت گیرد ؛ هم چنین انسان باید بداند که او تنها نقش آفرین در محصول کار و فعالیت نیست، بلکه خداوند به آفرینش احاطه دارد و بر انسان و کار او غالب است، و اعتماد و اتّکای به اوست که کار را پیش می برد. اگر انسان مؤمن و متوکل، و انسان بدون ایمان و توکل را با هم مقایسه کنیم، می بینیم انسان مؤمن، علاوه بر انجام کارهایی که یك انسان بی ایمان و بی توکل انجام می دهد تا به موفقیت دست پیدا کند، برخدا هم توکل می کند ؛ یعنی تمام عوامل موفقیتی را که فرد غیر مؤمن به کار می گیرد، او نیز باید به کار گیرد، به اضافه ی امید و توکل بر خدا.

پس اولاً، بنابر واقعیت طبیعت و هستی، همه ی هستی در دست انسان نیست، بلکه او تنها بخش کوچکی از نقش آفرینی در اعمال خود را در اختیار دارد و بخش مهم تری از آن در اختیار خداوند متعال است ؛ و معنای توکل این است که بدان که تو تنها نقش آفرین نیستی ؛ حال آن که یك انسان غیر مؤمن چنین اعتقادی ندارد.

ثانیاً، توکل، امید را در انسان افزایش می دهد. انسان بدون توکّل، احیاناً اگر کاری را انجام بدهد، با یأس همراه است و طبعاً همه ی تدبیر خود را به کار نمی گیرد ؛ اما انسان متوکّل، کارهایش را با امید انجام می دهد و طبعاً نقش بهتری را در کار ایفا می کند. این معنای درست توکل است.

قضا و قدر بدین معناست که شما، به عنوان یك انسان، بدانید که در آفرینش و کارهای مربوط به خود مطلق، و رها شده نیستید ؛ بلکه آن کارها در چارچوبه ای از قوانین الهی، یعنی قضا و قدر و تدبیر خداوند است ؛ لذا باید به او توجه نموده و از او کمك بخواهید، و احیاناً اگر ناکامی ای به وجود آمد، افسرده نشوید و فرض را بر این بگذارید که پیش بینی لازم را نموده اید و، اگر نتیجه ی مناسب حاصل نشد، به سبب عوامل خارج از اراده ی شماست. اعتقاد به قضا و قدر، نباید مانع کار و کوشش و تلاش انسان باشد. از یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) (ظاهراً ابو ایوب انصاری)، در حالی که قصد جنگ کرده بود، پرسیدند : ما چه زمانی باید به جنگ برویم؟ آیا به قضا و قدر الهی توجه نکنیم؟ او گفت : زمان پیامبر با اعتقاد به وجود قضا و قدر الهی به جنگ می پرداختیم، و معتقد بودیم که قضا و قدر الهی، موجب کمك ما در جنگ است ؛ نه مانع ما برای مقابله با دشمن.

بنابراین، تفسیر درست از قضا و قدر الهی این نیست که انسان وظیفه و تکلیف خود را انجام ندهد و کار را به عهده ی حوادث بگذارد.

حال با توجه به معانی درست قضا و قدر و توکل، آیا می توان گفت که با توسعه ناسازگاری دارند؟

همان طور که اشاره شد، انسان باید نقش و تدبیر خود را در کار وکوشش اقتصادی و زندگی اجتماعی ایفا کند و در این عرصه، در رفتار یك انسان مؤمن در مقایسه با غیر مؤمن وغیر معتقد به قضا و قدر، هیچ نقصانی وجود ندارد ؛ بلکه یك انسان مؤمن برخلاف انسان بی ایمان، با امید و اتکا به خداوند، با

داشتن پشتوانه ای قوی به کار و کوشش می پردازد. این مسئله از قرآن و تاریخ اسلام نیز استفاده می شود. خداوند در قرآن می فرماید :

(اِن تَکُونُوا تَألمُونَ فَاِنّهم یألمون کما تَألمُون و تَرجُون من اللّه ما لا یرجونَ) ؛ [۲۲] (این آیه بعد از احد نازل شد) اگر شما از جنگ احد، در درد و رنج و جراحتید، دشمن شما هم مثل شما درد و رنج می کشند ؛ امّا شما امیدی از خدا دارید، که آنها ندارند.

پس یك جامعه ی ایمانی و اسلامی، جامعه ای است که برای رسیدن به اهدافش، تمام تدابیر و کار و کوشش های یك جامعه ی غیر مؤمن در آن وجود دارد ؛ علاوه بر این، با امید و توکّل و اتکای به خدا با شوق و رغبت و امید افزون تری به کار می پردازد ؛ طبعاً اقتصاد چنین جامعه ای، توسعه یافته تر از جامعه ای است که ایمان و توکل به خداوند ندارد.

اما در مورد رزق مقسوم که قرآن می فرماید : (نَحنُ قسمنا بینَهم مَعِیشَتَهُم فی الحَیاةِ الدُّنیا)، [۲۳] یا در روایات آمده که رزق و روزی شما تقسیم شده است ؛ آیا رزق مقسوم، مانع تحرك انسان می شود؟ پاسخ این است که این آیات و روایات، در صدد بیان یك مسئله ی اعتقادی و اخلاقی هستند، نه یك مسئله ی اجتماعی و اقتصادی ؛ یعنی انسان باید درانجام کار و کوشش، آن حد بهینه و معمول را مراعات کند، نه آن که خود را به آب و آتش بزند و خسته کند ؛ در واقع اعتقاد به تقسیم روزی، مانع از حرص و طمع و زحمت اضافی می شود.

در بعضی از روایات، تفسیری برای این تقسیم رزق بیان شده است. از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت است که فرمود :

(الرّزقُ رِزقانِ رَزقٌ تطلُبُهُ وَ رِزقٌ یَطلُبُكَ) ؛ [۲٤] روزی دو گونه است : روزی ای که به دنبال انسان و در طلب انسان است ؛ و روزی ای که انسان باید در طلب آن باشد.

آن روزی ای که در طلب انسان است، ناگزیر می آید و آن بخش قطعی روزی است ؛ مثلاً قبل از این که طفل به دنیا بیاید شیر مادر برایش آماده شده است. او طلب نکرده، بلکه شیر مادر در طلب او بود ؛ هم چنین در همه ی دنیا و در تجربه ی زندگی انسان ها بسیار رخ داده است که مردم در حالی که در طلب چیزی نبوده اند، به آن دست یافته اند. این یك بخش از روزی است و بخش دیگر، آن است که انسان باید در طلبش باشد ؛ بنابراین، این روایت بیان می کند، با این که روزی انسان تقسیم شده است، ولی دست یافتن به بخشی از آن منوط به کار و تلاش است. بعد در ادامه ی روایت می فرماید : این را از راه حلال دنبال کن ؛ اگر از راه حرام هم دنبال کنی، به همان نتیجه می رسی، ولی عقاب هم وجود دارد.

آیا اعتقاد به قوانین ثابت اسلام، مانع هماهنگی مقتضیات زمان و رسیدن به پیش رفت های مادی و حرکت مترقی نیست؟ این بحث را شهید مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان آورده است. وقتی که صحبت از قوانین اسلام می شود، بعضی ها تصور می کنند که برای همه ی ابعاد زندگی ما به صورت ریز و مورد به مورد، قانون ثابت و لایتغیر از زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وضع شده است. باید بگوییم که بخش مهمی از زندگی فردی و اجتماعی انسان ها به طبیعت آنها برمی گردد. فطرت انسان ها علاوه بر این که بین همه ی آنان مشترك است، از ثبات نیز برخوردار است ؛ از این جهت نیازمند قوانین ثابت هستیم و این قوانین ثابت را اسلام معین کرده است. در بخش عبادات، انسانِ هزار سال قبل نیازمند عبادت بود ؛ انسان امروز هم نیازمند عبادت است ؛ لذا قوانین الهی مربوط به عبادت، از ثبات برخوردار است ؛ گر چه در دستور و احکام الهی، در مورد عبادات هم متناسب با شرایط انسان، تغییر و تحول هایی بوجود می آید ؛ مثلاً کسی که در شهر خودش زندگی می

کند، نمازش تمام است ؛ اگر به سفر رفت، نمازش قصر می شود ؛ اگر در حال ترس از دشمن یا دزد و... بود، نماز او متفاوت است ؛ نماز کسی که استقرار و ثبات نفس دارد، با نماز انسان در حال غرق متفاوت است ؛ اگر وضو برای کسی ضرر داشته باشد، باید تیمم بگیرد ؛ و... پس این طور نیست که احکام متغیّری برای تطبیق با شرایط متغیر انسان در نظر گرفته نشده باشد.

در غیر عبادات هم در عین این که احکام ثابتی وجود دارند، باب اجتهاد هم باز است که اگر نیازها و شرایط تازه ای پدید آمد، مجتهد بتواند با استنباط خود حکم آن را تشخیص دهد. خوش بختانه فقهای ما در طول تاریخ همواره به سئوالات نو و نیازهای تازه ی مؤمنین و مسلمین پاسخ داده اند و این نشان می دهد که در عین حالی که قوانین اسلامی از ثبات برخوردارند، از قابلیت انطباق با شرایط زمان و مکان هم برخوردارند و مقتضیات زمان در استنباط فقها رعایت می شود.

پس پویایی احکام فقهی و احکام دین و قوانین اسلامی محفوظ است. ما می بینیم نهادهای جدیدی پدید می آید و فقهای ما به این نهادها پاسخ می دهند ؛ مثلاً بیمه و یا بانك ها، پول های اعتباری، مبادلات پولی و ارزی و مانند آنها به وجود آمده اند و قبلاً نبوده اند. فقهای ما با استفاده از همان قوانین ثابت، پاسخ این نیازهای متغیر و متحول را داده اند.

خلاصه این که : آن چه از ناحیه ی شرع مقدس به عنوان ثابت رسیده است، اصول است و تطبیق این اصول بر فروع، و رد فروع بر اصول که امری متغیر و متحول است، توسط فقیه جامع الشرایط انجام می گیرد. توسعه هر مقدار که نیاز به طرح مسائل جدید داشته باشد، باز هم در قوانین اسلام ظرفیتی وجود دارد که بتواند خود را با نیازهای جامعه تطبیق دهد. البته باید توجه نمود که مبادا تصور شود پویایی فقه بدان معناست که فقیه آن چه را که در شرایط نامناسب اقتصادی غرب، از نظریات و نهادها و روابط شکل گرفته است تجویز کند و اصل را بر درستی آن رفتارها و نهادها و روابط گذارد و دیدگاه های فقهی خود را با آنها تطبیق نماید، بلکه به این معناست که بتواند تجربه های جدیدی را که در مقابل او قرار می گیرد، با اصول و مبانی معرفتی دینی و فقهی تطبیق بدهد. آنهایی را که سازگارند بپذیرد و برای آنهایی که سازگار نیستند راه هایی برای سازگار کردنشان با اصول معرفت دینی جست و جو کند.

بنابراین، پویایی احکام و قوانین فقهی، در عین وجود ثبات، در اصول و روش ها مطرح و دارای نتایج مثبت است. یك نظام حکومتی بر اساس قوانین اسلامی، با تجربه ی بیست و دو ساله در کشور ما وجود دارد که با بن بستی از مقررات و احکام فقهی مواجه نبوده است.

پي نوشت ها :

[١]. سوره ی هود، آیه ی ٦١.

[٢]. بحارالانوار، ج٧١، ص٩٣، باب ٣.

[٣]. بحارالانوار، ج١٨، ص٣٤١.

[٤]. سوره ی اعراف، آیه ی ٩٦.

[٥]. وسائل الشیعه، ج ١٧، ص ٣٧، باب استحباب العمل بالید.

[٦]. کافی، ج ٥، ص ٧٤.

[۷]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۸.

[۸]. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸.

[۹]. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸.

[۱۰]. قریب به این مضمون در کافی، ج ۵، ص ۷۵، آمده است.

[۱۱]. کافی، ج ۵، ص ٦٤٨.

[۱۲]. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱، باب ۲۵.

[۱۳]. مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۱۵.

[١٤]. سوره ی مائده، آیه ی ۸۷.

[۱۵]. سوره اعراف، آیه ی ۳۲.

[١٦]. اصول کافی، ج ۵، ص ١٦٦.

[۱۷]. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٤٤.

[۱۸]. اصول الکافی، ج ۵، ص ٦۵.

[۱۹]. سوره ی اسراء، آیه ی ۲۰.

[۲۰]. برای مطالعه ی بیش تر، ر. ك : سیری در نهج البلاغه، ص ۲٤۷.

[۲۱]. عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۷۵.

[۲۲]. سوره ی نساء، آیه ی ۱۰٤.

[۲۳]. سوره ی زخرف، آیه ی ۳۲.

[۲٤]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۰.

دین و اقتصاد

مسائل بانک داري اسلامي

یکی از نهادهای مورد نیاز در توسعه، بانك است و به خاطر وجود بهره، با اسلام سازگاری ندارد. آیا عدم پذیرش بانك، ضد توسعه است؟ در نهاد بانك داريِ متعارف، گرفتن و دادن بهره وجود دارد؛ طبعاً این نهاد با این خصوصیت، با مبانی فقهی ما سازگاری ندارد. بعضی ها قایل اند فقها باید نرخ بهره را به نحوی بپذیرند و دیدگاه های خود را با وجود یك واقعیت مسلّم اقتصادی توسعه غرب تطبیق دهند. در پاسخ به آنها می گوییم : اولاً، فقها مبانی فقهی مسلّمی دارند که باید از آن تبعیت کنند. نهاد بانك را به عنوان مؤسسه ی جمع آوری پول ها و تخصیص اعتبارات می پذیرند؛ امّا ساز و کار این بانك ها باید

تغییر یابد و طبعاً این تغییرات باید با قوانین و احکام اسلامی متناسب باشد، نه با قوانین غرب؛ به علاوه مطالعات اقتصاددانان نشان می دهد که نرخ بهره باعث بیماری های اقتصادی در غرب و موجب شکاف بین بازار کالا و بازار پول و بین طبقات اقتصادی و ایجاد طبقات فقیر و غنی و نیز عامل مهم تورم و عامل عدم تخصیص بهینه ی امکانات شده است؛ اکنون باید پرسید چرا ما باید آن چه را که در غرب تجربه کرده اند وبه مشکلاتش واقف شده اند، به عنوان اصل مسلّم و ضروری بپذیریم و بگوییم که فقه باید با آن سازگار شود؟ [۱]

وظیفه ی بانك در اقتصاد غرب چیست و آیا آن وظیفه در بانك داری اسلامی قابل اجراست؟ آیا تفاوت بانك داری ربوی و غیر ربوی تفاوت ماهوی است یا صوری؟ وظیفه ی مهم بانك در اقتصاد غرب، جذب نقدینگی و اعطای تسهیلات و تخصیص آن است. از این جهت، بین بانك داری ربوی و غیر ربوی فرقی نیست. بانك داری بدون ربا نیز باید این وظیفه را به خوبی انجام دهد که در این صورت یکی از عوامل توسعه ی اقتصادی، وجود بانك است؛ چون پول های خردِ غیر قابل استفاده را از میان مردم جمع کرده، به کارفرمایان سرمایه دار می دهد تا با استفاده از آنها فعالیت های اقتصادی خود را انجام دهند؛ بنابراین در اقتصاد امروز اصل وجود بانك ضروری است. ماهیت بانك داری ربوی، گرفتن و دادن وام با نرخ بهره است؛ یعنی بانك در سیستم ربوی با گرفتن پس انداز و سپرده از مردم به آنها بهره می پردازد و به متقاضیان پول، پول مورد نیازشان را می دهد و از آن با نرخ بالاتری بهره می گیرد. از مابه التفاوت نرخ که به سپرده گذاران می دهد و از متقاضیان می گیرد، هزینه ها و امکانات گسترش خود را تأمین می کند. مردم با اعتماد به بانك هم پولشان را حفظ می کنند و هم بهره ی آن را می گیرند و در مقابل، بانك نیز به کسانی اعتماد می کند که بتوانند اصل و فرع پول را به بانك برگردانند، در حالی که ساز و کار یا ماهیت بانك داری بدون ربا، به کلی با این ساز و کار متفاوت است؛ و لذا تفاوت آنها صوری نیست، بلکه ماهوی است.

بانك داری اسلامی، با مشارکت سپرده گذاران، در فعالیت هایی که توسط بانك، تأمین مالی می شود شرکت می کند؛ یعنی سپرده گذاران، در فعالیت های اقتصادی شریك می شوند تا کارفرمایان اقتصادی، با گرفتن تسهیلات از بانك، آن فعالیت های اقتصادی را سامان دهند. در این جاسپرده گذاران بانك، دغدغه ی خاطر دارند که بانك چگونه این وجوه را مورد بهره برداری قرار می دهد. بانك نیز دغدغه ی خاطر دارد که استفاده کننده از تسهیلات در چه زمینه هایی این پول را به کار می گیرد که سود بیش تری به بانك بدهد.

در بانك داری بدون ربا، بانك موظف است به عنوان وکیل سپرده گذاران، وجوه آنها را در زمینه هایی سرمایه گذاری کند که سودآوری بیش تری دارد؛ لکن سود مشخص و از پیش قطعی شده ای برای این وجوه در نظر گرفته نمی شود؛ بنابراین، بانك داری اسلامی، بانك داری مشارکتی است؛ و بانك داری ربوی، بانك داری بدون مشارکت. این مشارکت در صورتی صحیح است که مشارکت در سود و زیان باشد؛ یعنی سپرده گذاران هم چنان که انتظار سود دارند، احتمال زیان را هم بدهند؛ گرچه وقتی وجوه بسیار متفرق و گسترده ی افراد به بانك رسید و بانك این وجوه را به بنگاه ها، شرکت ها و اشخاص حقیقی و حقوقی فراوان داد، ضریب احتمال ریسك کاهش پیدا می کند، بلکه احتمال زیان، صفر می شود؛ زیرا همواره همه ی سرمایه گذارها زیان نمی کنند، و اگر بخشی از آنها ضرر کنند، بخش دیگر با سود خود این ضرر را جبران می کنند؛ بنابراین، سپرده گذاران همواره سودکرده و بانك همواره از حق وکالت خود استفاده می کند و در صدی را به عنوان حق وکالت از سود حاصله اخذ می کند و لذا زیان نخواهد دید.

در نظام اسلامی، بانك وظایف دیگری (مثل وام قرض الحسنه) هم دارد؛ در حالی که در نظام وکالتی بانکی یك چنین چیزی نیست؛ یعنی بانك به عنوان وکیل حق ندارد پول ما را به صورت قرض الحسنه بدهد؛ چون درآمدی نخواهد داشت و باعث می شود سودی به سپرده گذار نرسد، ناچار باید فقط به

سرمایه گذاری که در آمدزا است بپردازد. آن وقت کارها و وظایفی که واقعاً در نظام اسلامی به عهده ی بانك است تحقق نمی پذیرد؛ خلاصه بانك داری بدون ربا را می توان عین بانك داری اسلامی بدانیم یا نه؟ اگر بانك داری بدون ربا با صبغه ی اسلامی تعریف کنیم، باید علاوه بر جذب نقدینگی وظایف دیگری را بر آن بیفزاییم؛ جذب سرمایه هایی که به دنبال سود نیستند بر عهده ی بانك است و در مقابل، می توان تأمین نیازمندی های مالی که باید بدون انتظار سود برای نیازهای ضروریِ مردم نیازمند انجام گیرد را بر عهده ی بانك نهاد؛ طبعاً بانك داری اسلامی باید نیاز متقاضیان تسهیلات را تأمین نماید و اولویت مالی را در اعطای تسهیلات به کسانی بدهد که توان کار بیش تری دارند، ولی از منابع لازم مالی برخوردار نیستند، نه به کسانی که از نظر مالی قدرت و توانایی لازم را دارند، و قصد توسعه ی بیش تر بنگاه خود را دارند؛ هم چنان که نظام اسلامی، باید دغدغه ی عدالت در توزیع ثروت، و بانك اسلامی دغدغه ی عدالت در توزیع اعتبارات را داشته باشد. یکی از وظایف نظام بانك داری اسلامی، رفع نیازمندی های ضروری متقاضیان، بدون چشم داشت سود و بهره است.

گروهی از پس انداز کنندگان قرض الحسنه برای حفظ پول خود در بانك پس انداز کرده اند و انتظار سود هم ندارند و طبق قانون بانك داری سودی به آنها تعلق نمی گیرد و فقط جوایزی به آنها تعلق می گیرد. پس انتظار داریم همان مقدار وجوهی که مردم به عنوان حساب های پس انداز و جاری در بانك ها می گذارند، بانك همان وجوه را بدون چشم داشت سود به صورت قرض الحسنه در اختیار نیازمندان قرار دهد و به نظر می رسد که کافی است. بر اساس اطلاعات و آمار، مجموعه ی سهم پس انداز قرض الحسنه و جاری مردم در بانك، حدود سی و پنج درصد است و بقیه سپرده ی سرمایه گذاری است. صاحبان این وجوه انتظار سود ندارند و اگر بانك این وجوه را به صورت قرض الحسنه در اختیار نیازمندان قرار دهد، بخش مهمی از مشکلات نیازمندان برطرف می شود، بدون این که در وجوه سپرده های سرمایه گذاری تصرفی صورت گیرد.

در بانك داری اسلامی، تخصیص منابع پولی با چه اهرم ها و ابزارهایی صورت می گیرد؟ آیا این ابزارها پاسخ گوی تمام متقاضیان می باشد؟ در قانون بانك داری بدون ربا، اهرم ها و ابزارهایی که برای جذب نقدینگی و دادن تسهیلات و تخصیص منابع پولی استفاده می شود، دو گونه اند : یکی مرابحه، دیگری مشارکت. در سیستم مرابحه، بانك، به عنوان قرض پول به متقاضی تسهیلات نمی دهد، بلکه فرض براین است که آن چه را متقاضی به آن نیاز دارد، به صورت نقد برای او خریداری می کند و پس از افزودن سود معین، به صورت اقساط به او می فروشد؛ یعنی درصدی از پیش تعیین شده بر قیمت خرید می افزاید؛ مثلاً یك کارخانه دار به بانك مراجعه می کند و می گوید : من قصد خرید مواد خام را دارم. بانك مواد خام را مطابق با تقاضای او خریدای می کند (مثلا صد میلیون تومان) و با افزودن سود مورد نظر برای فروش، به صورت قسطی به او می فروشد (مثلاً صد و بیست میلیون تومان). ساز و کار دیگر به صورت مشارکت است. بدین صورت که بانك، سرمایه های سپرده گذاران خود را به نحو شرکت در اختیار متقاضیان قرار می دهد و با سرمایه های کارفرمایان اقتصادی شریك می شود؛ یعنی کارفرمای اقتصادی، منابع مالی اختصاصی دارد که متعلق به خود اوست. منابع مالی مشارکتی را هم از بانك دریافت می کند ومجموع منابع را به صورت مشارکت، سرمایه گذاری می کند و هزینه های آن را کسر می کند و سود خالص باقی مانده را به بانك اعلام می کند. بر اساس توافقی که قبلاً بین بانك و بنگاه اقتصادی شریك صورت گرفته است، این سود تقسیم می شود. اگر تقسیم سود بر اساس مقدار سرمایه باشد، مثلاً اگر پنجاه درصد سرمایه خاص شرکت بوده و پنجاه درصد سرمایه از ناحیه ی بانك تأمین شده باشد، سود هم بین بانك و کارفرمای اقتصادی به همین نسبت تقسیم می شود. بانك بخشی از سود به دست آمده را به عنوان حق وکالت بر می دارد، و باقی مانده ی سود را بین سپرده هایی که مردم در بانك گذارده اند تقسیم می کند. این دو ساز و کار (مرابحه و مشارکت) طبعاً با ساز و کار بانك های ربوی متفاوت است.

ظاهراً هر گونه نیاز مردم به منافع مالی بانك با استفاده از ابزارهای یاد شده قابل تأمین است.

به نظر می رسد نکته ای که در جذب سرمایه برای بانك مورد غفلت قرار گرفته، مسئله ی ثواب اخروی قرض الحسنه است و در نظام جدید بانکی، این تفکّر از بین رفته است و صرفاً روی جوائز و درصد سود تبلیغ می کنند؛ در حالی که این مسئله می تواند در جذب سرمایه ی افرادی که به سرمایه یا سود آن نیاز ندارند و یا سرمایه شان در حدی نیست که سودش چندان مهم باشد نقش داشته باشد. نظر خود را در این مورد بیان فرمایید. این یکی از روش های نابه هنجار و نادرستی است که در سیستم بانکی جمهوری اسلامی به اجرا در آمده است. نه این که در هر بانك داری اسلامی، برای جذب وجوه پس انداز و قرض الحسنه، چنین ساز و کار و روشی را به کار گرفته باشند. طبعاً این روش انگیزه های مادی را فعال و تحریك می کند، اگر نگوییم در پاره ای از این موارد به روش هایی می رسد که عملاً کار را ربوی می کند، یا در آنها شبهه ی ربا پیش می آید؛ حداقل در این جا انگیزه ی معنوی از بین رفته، و انگیزه ی دست یافتن به جوایز و پاداش ها افزایش یافته است. نباید مشارکت دادن وجوه پس انداز در قرعه کشی، برای صاحبان پس انداز به صورت حق در بیاید؛ چون اگر چنین شود ربوی و حرام می شود. پاره ای از روش های به کار گرفته شده، چنین نتیجه ای را به بار می آورد؛ مثلاً گفته می شود که اگر مقدار وجوه پس انداز شما افزایش یابد برای هر سهمی در قرعه کشی، یك حق قائل می شویم، طبعاً نتیجه ی آن ربوی است؛ لذا انگیزه های معنوی قرض الحسنه از بین می رود.

لذا به نظر می رسد نیازی نیست که برای پس انداز مردم تکیه ی زیادی بر انگیزه های مادی شود؛ و اگر بر انگیزه های معنوی تکیه شود و نشان داده شود که وجوه پس انداز آنها به صورت قرضی در اختیار نیازمندان قرار می گیرد و نیز آثار و نتایج آن به تصویر و آمار و اطلاعات در اختیار پس اندازکنندگان قرار گیرد، هم فطرت پاك وهم تدیّن اکثریت مردم موجب می شود که نه تنها حساب های پس انداز از نظر رقم کاهش پیدا نکند، بلکه افزایش نیز بیابد. بسیاری از مردم با حفظ وجوه مالی خودشان در صدد حل مشکلات مادی نیازمندان هستند؛ و چنین روشی توسط بانك حاصل می شود؛ چون مردم با اعتماد به بانك وجوه پس انداز خود را (با علم به قطعی بودن برگشت آن وجوه) در اختیاربانك قرار می دهند تا برای رفع نیاز نیازمندان به کار گرفته شود و وقتی به این نتیجه برسند، پس انداز خود را افزایش می دهند و نیز کسانی که اقدام به پس انداز نکرده اند ترغیب می شوند. بانك نیز برای کاهش هزینه های خود می تواند از وجود صندوق های قرض الحسنه استفاده کند و تبرعاً وجوه را در اختیار مردم قرار دهد و از آنها کارمزد نیز دریافت نکند. بدین وسیله می توانند راه کار عملی استفاده ی بهتر از وجوه برای نیاز نیازمندان را داشته باشد. صندوق های قرض الحسنه انگیزه لازم و راهکار تجربه شده ای را برای شناسایی نیازمندان دارند، تنها مشکل آنها،کمبود منابع مالی برای تأمین نیاز نیازمندان است؛ و لذا اگر بانك ها وجوه پس انداز را دراختیار نیازمندان قرار دهند، مشکلات خانواده های نیازمند،مانند هزینه ی درمان بیماری ها، عروسی ها، تحصیل دانش جویان و مانند آن، بدون پرداخت بهره و کارمزد، حل خواهد شد.

تجربه ی عملی بانك داری بدون ربا در ایران و درسایر کشورها چگونه است؟ آیا در مراکز دیگری از کشورهای اسلامی بانك داری بدون ربا داریم؟ تفاوت در چیست؟ تجربه ی بانك داری بدون ربا در کشور ما، از نقطه ی نسبتاً خوبی شروع شد؛ ولی به تدریج راه خود را کج کرد. در سال ۱۳۶۳ که بانك داری بدون ربا در کشور ما با پیاده شدن قانون بانك داری بدون ربا به اجرا در آمد، بانك ها روش هایی را که در قانون پیش بینی شده بود، تا حدود زیادی عمل می کردند و به آن ملتزم بودند؛ گر چه نواقصی وجودداشت و گاهی توجیه و آموزش کافی صورت نگرفته بود، ولی به دلایلی این عمل کرد بانك ها به تدریج به سوی یك عمل کرد صوری متمایل شد و در نتیجه، روح آن قانون کنار گذاشته شد وفقط ظواهر و عناوینی از آن حفظ شد. در سال ۱۳۷۰ کنفرانس اندیشه ی اسلامی در الجزایر، با حضور صاحب نظران کشورهای اسلامی برگزار گردید. موضوع کنفرانس، توسعه ی اقتصادی اسلامی، و بخش مهمی از مباحث نشست مربوط به بانك داری اسلامی بود. یکی از صاحب نظران به نام دکتر رفیق یونس المصری در حاشیه ی کنفرانس از من پرسید : «شما که بانك داری بدون ربا را پیاده کرده اید، چگونه عمل کردید؟ ما در بانك های اسلامی در کشورهای دیگر مشکلاتی داریم؛ گاهی صورت

ظاهر را اسلامی کرده ایم، ولی مغزو محتوای کار اسلامی نیست. آیا شما هم همین رویه را دنبال کردید یا به صورت واقعی، ساز و کار شمامنطبق با شریعت است؟» من در آن جا پاسخی به ایشان دادم که توضیح آن را ضروری نمی بینم؛ ولی باید توجه نمود که یك چنین مشکلی در بانك داری کشورهای اسلامی دیگر نیز، کم و بیش مشاهده می شود؛ البته مواردی وجود دارد که ساز و کارهای به کار گرفته ی آنها دقیقاً منطبق بر قوانین اسلامی و بلکه سخت گیرانه تر از آن چیزی است که در قانون بانك داری بدون ربا مد نظر ماست. یکی از دانش جویان کارشناسی ارشد در رساله ی خود تحقیقی در مقایسه ی بین بانك داری بدون ربا در جمهوری اسلامی و بانك داری اسلامی در اردن ـ که یك بانك از مجموعه ی بانك های اردنی، تحت عنوان بانك اسلامی است ـ انجام داد. این بانك، بدون حمایت دولت و بدون حمایت مالی و اعتباری بانك مرکزی اردن کار می کند؛ چون ساز و کار بانك داری اردن ربوی است و بانك مرکزی هم بر اساس نرخ بهره کار می کند و این بانك اسلامی نیز متعهد و ملتزم است که از هیچ وجهی به صورت ربوی بهره نگیرد؛ بنابراین از کمك های بانکی مرکزی هم استفاده نمی کند. معمولاً بانك ها در طول سال با مشکلات مالی و پولی رو به رو می شوند و بلافاصله بانك مرکزی با اعطای اعتبارات با نرخ بهره به آنها کمك می کند. بانك اسلامی به خاطر این که بهره ندهد، از اعتبارات بانك مرکزی استفاده نمی کند. متقابلاً مانند همه ی بانك ها مکلف است، بخشی از وجوه خود را به عنوان ذخیره ی قانونی نزد بانك مرکزی بگذارد که در مقابل، بانك مرکزی بهره ای با نرخ در حد دو و سه درصد به بانك ها می دهد. بانك اسلامی اردن ناگزیر است سپرده ی قانونی را نزد بانك مرکزی بگذارد، ولی چون متعهد است از بهره استفاده نکند، از گرفتن بهره ی بانك مرکزی امتناع می کند. در هر حال، این بانك کاملاً مطابق با شریعت اسلامی عمل می کند، حتّی سخت گیرانه تر از قانون عملیات بانکی بدون ربا.

در روش اعطای مرابحه، متقاضی مرابحه باید فرم تقاضا را پر کند و آمادگی خود را برای خرید آنچه که بانك به نام او می خرد اعلام نماید؛ به نحوی که شرط ابتدایی برای خرید آن حاصل شود. بانك در ابتدا مثلاً ماشین آلاتی را که او تقاضا کرده، به نام خود خریداری و ثبت می کند و در مواردی که امکان دارد به انبار بانك منتقل می شود؛ سپس با محاسبه ی نرخ سودی که برای این سرمایه در نظر گرفته شده و با منظور رد کردن مدت در نظر گرفته شده، سند به نام متقاضی و خریدار زده می شود و تجهیزات مورد نظر در محل مورد تقاضای خریدار یابنگاه، نصب شده، تحت نظارت بانك آغاز به کار می کند.

پس این طور نیست که متقاضی تسهیلات به بانك بگوید : من می خواهم تراکتور یا ماشین آلات کشاورزی بخرم و بانك به او بگوید : فاکتور خرید آنها را بیاور تا پولش را بدهم؛ بلکه بانك ابتدا خریداری می کند و سپس به او می فروشد. علت این کار آن است که در فقه اهل سنت، «بیع قبل القبض» (فروش قبل از تحویل کالا) جایز نیست؛ بنابراین، باید کالا پس از خرید دراختیار بانك قرار گیرد و سپس به فروش برسد؛ ولی در فقه شیعه «بیع شیء قبل القبض» کراهت دارد، (باطل نیست)؛ بنابراین، مانعی ندارد که بانك بخرد و پیش از این که کالا را دریافت کند، به مشتری بفروشد. اما شیوه ی عمل بانك داری ما بدین صورت است که با مراجعه ی متقاضی تسهیلات به بانك، کارشناس بانك فقط تقاضای فاکتور خرید کالا را می کند؛ و توجهی ندارد که فاکتور حقیقی است یا صوری. این مقایسه به ما نشان می دهد که التزام آنها به اجرای دقیق بانك داری اسلامی وغیر ربوی، بسیار بالاست؛ در حالی که این التزام عملکرد بانك داری بدون ربا در کشور ما وجود ندارد. بانك داری اسلامی پاکستان نیز خوب عمل می کند؛ البته در پاکستان سیستم مشارکت در سود و زیان رایج است؛یعنی وجوهی که به بانك رسیده است، تراز سود و زیان بانك را شکل می دهد و سودی که در طول یك سال به دست می آید با کسر کردن سهم بانك، به وجوه سپرده اضافه می گردد؛ بنابراین، در این سیستم بانك واسطه ی مالی است. در سیستم بانك داری بدون ربا در کشور ما، بانك واسطه ی مالی نیست، غالباً بانك توجهی ندارد که چگونه متقاضی از این تسهیلات استفاده می کند و حتی در بسیاری از موارد نظارتی وجود ندارد؛ بنابراین، پول از سپرده گذاران گرفته می شود و به متقاضیان تسهیلات پرداخت می گردد. استفاده کنندگان از تسهیلات ممکن است سود بسیار زیادی ببرند، ولی به بانك برنگردانند و یا ممکن

است در مواردی ضرر کنند و ناگزیر سود بانك را بپردازند. در این جا شکافی بین بازار پولی و بازار کالا و خدمات پدید می آید؛ ولی در آن سیستمی که در بانکداری اسلامی اردن و پاکستان عمل شده، چنین شکافی را میان بازار پول وکالا و خدمات نمی بینیم. اگر بازار حقیقی کالا و خدمات رونق داشته باشد، بانك هم رونق دارد، و اگر بازار حقیقی کالا و خدمات دچار رکود شود، بانك هم دچار رکود می شود. پس نمی شود در بانك رونق باشد، ولی در بازار رکود.

پي نوشت ها :

[۱]. برای پاسخ به این سؤال و اطلاعات بیش تر در زمینه ی نقد نظرات اقتصادی غرب در باره ی نرخ بهره و آثار زیانبار نرخ بهره در اقتصاد غرب، ر.ك : توتونچیان، پول و بانك داری.